اصول علمی در حرکت

دعوت اسلام راستین

**نويسنده:**

**عبدالرحمن عبدالخالق**

**مترجم:**

**ابو عمر تهرانی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اصول علمی در حرکت دعوت اسلام راستین | | | |
| **نویسنده:** | عبدالرحمن عبدالخالق | | | |
| **مترجم:** | ابو عمر تهرانی | | | |
| **موضوع:** | آداب و تربیت (دعوت، گفتگو، زندگی، تعبیرخواب، جشن و سوگواری و...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی مترجم 3](#_Toc342011305)

[مقدمه‌ی چاپ دوم 4](#_Toc342011306)

[شبهات و رد آنها: 6](#_Toc342011307)

[دعوت سلفي 8](#_Toc342011308)

[شبهه‌ی دوم: 9](#_Toc342011309)

[مقدمه‌ی چاپ اول 13](#_Toc342011310)

[اصول اساسي در دعوت سلفي 16](#_Toc342011311)

[اصل اول: توحيد 16](#_Toc342011312)

[اصول توحيد در اعتقاد سلف: 17](#_Toc342011313)

[اصل دوم: تبعيت و پیروی از رسول الله 26](#_Toc342011314)

[اجازه دادن به تقليد: 28](#_Toc342011315)

[فتوا دادن بدون علم و دليل: 28](#_Toc342011316)

[سخت جلوه دادن تدريس قرآن و سنت: 29](#_Toc342011317)

[عمل نکردن به دين در مسائل زيادي از زندگي: 30](#_Toc342011318)

[اصل سوم: تزکيه 32](#_Toc342011319)

[با اين بيان توجه خود را معطوف به دو حقيقت مي‌کنيم: 34](#_Toc342011320)

[اهداف دعوت سلفي 43](#_Toc342011321)

[اولاً: ايجاد مسلمان حقيقي: 43](#_Toc342011322)

[ثانياً: به وجود آمدن اجتماعي از مسلمين بطوريه بين آنها کلمة الله هي العليا و کلمة الذين کفرو السفلي برقرار گردد: 45](#_Toc342011323)

[ثالثا: اقامه‌ی حجت الله: 48](#_Toc342011324)

[رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت: 52](#_Toc342011325)

[هدايت مردم و اقامه‌ي قانون شرع بر روي زمين است. 53](#_Toc342011326)

[ويژگیهای خاص دعوت سلفي 56](#_Toc342011327)

[1- تحقق توحيد: 56](#_Toc342011328)

[2- محقق شدن يکپارچگي و وحدت: 64](#_Toc342011329)

[اول: اختلاف در عقايد و مسائل ايماني: 67](#_Toc342011330)

[دوم: اختلافات علمي: 68](#_Toc342011331)

[سوم: آسان کردن فهم اسلام: 72](#_Toc342011332)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌ی مترجم

به نام الله شروع می­کنم که روزی رسانی جز او وجود نداشته و هدايت در دست اوست, شهادت می­دهم که معبودی و پرستش شونده­ای بر حقی جز او وجود نداشته و محمد صلی الله عليه و سلم بنده و فرستاده­ی اوست.

بحمد الله که کتاب الله در دست ماست و سنت نبيش زنده و پابرجاست تا بتوانيم بر منهجی حرکت کنيم که خداوند باريتعالی دين خود را بر آن منهج استوار کرده و آن را به ما هديه داده است.

اين کتاب ترجمه­ای از راه و روش اسلام راستينی است که الله تعالی بر بنده و فرستاده­ی خود نازل کرده است و بحمد الله که تمامی دلايل آن از کتاب خداوند و سنت نبيش می­باشد ان‌شاءالله که برگ برنده­ای در نامه اعمال ما شده و ما را از بدعت و دين سازی, به اسلام نابی که بر پيامبر نازل شده بود سوق دهد.

ابو عمر تهرانی

مقدمه‌ی چاپ دوم

الله را شکر و ستايش مي­کنيم، زيرا که شايسته­ي ذاتِ مبارکش مي­باشد و حمد و شکرگزاري خود را زياد مي­کنيم، تا جايي که زياد شدن احسانش را در پي دارد، که خود آغاز مجدد نو ساختن نعمت‌ها و بخشايش مي­باشد.

و درود و سلام بر پيام­آور و فرستاده­اش، که دعوت کننده­اي به راه مستقيم و هدايت کننده­اي به دين صحيحِ الله مي­باشد، گواهي مي­دهم که معبود بر حقي جز الله نمي­باشد و محمد بنده و فرستاده­ي اوست.

چند سالي است که چاپ اول اين کتاب، توسط برادران سلفي ما به بهره برداري رسيده است، و به فضل و کَرَمِ الله اين مطالب به شکل نسخه­برداري با قلم و يا فتوکپي و طرق ديگر از فردي به فرد ديگر انتقال يافته است.

با وجود حجم کمش به شکر الله تعريف جامعي از موضوع مورد بحث را در بر مي­دارد. بيان کننده­ي کليت منهج سلفي، راهنمائي براي اهداف رسالت اسلام، واضح کننده­ي قصد نهائي دعوت سلفيت، بيان کننده­ي منهج سلفيت، که همان منهج صحيح در فهم اسلام و عمل به آن، و رهايي امت و سبيل عزت و پيروزي است.

همانا به حمد الله شاهد برکاتِ منهج سلفي و راهنمائي‌هايش بوده­ايم، نخبگان سلفي که بر اين منهج تربيت يافته بودند، با اخلاق و صفات و اعمال و عِلمشان، حقانيت راه سلف صالح را ثابت کرده­اند، که مثال محکم آن بهترين امت، که همان مسلمانان قرون اوليه هستند، مي­باشند. دين­داري آنان عجايبش تمام نشده است و ذخايرش همچنان باقي خواهد ماند و همواره طائفه­اي از اين امت، از روي حق، همواره چيره خواهند بود تا با آخرين پيرو باطل که همان دجال است، وارد جنگ شوند.

به حمد الله برادران سلفي خود را ديده­ايم که بر اين منهج درس خوانده و اسلام را بطور بي­نقص و صحيح شناخته و بين خود و اطرافيانشان آن را نشر داده­اند.

بر وجوب دعوت بسوي الله با علم و بصيرت همت گمارده و در مقابل اهل باطل به اَشکالِ مختلفِ جهاد ايستادگي کرده­اند و از ورود هرگونه انحراف در عقيده، راه و سلوک جلوگيري کرده­اند، و درخشندگي، زيبائي، حيات، حرکت، جواني و تازگي را به اسلام برگردانده­اند، و به الحمد الله تعداد اين اهل خير هر روز بيشتر مي­شوند[[1]](#footnote-1).

شبهات و رد آنها:

دعوت سلفيت در اين روزگار از فرومايگانِ روزگار، در امان نمانده است، همان کساني که از ورود شبهاتشان در مقابل دعوت اسلامي هيچ کوتاهي نکرده و نمي­کنند، ولي به شکر و ستايش الله سبحانه و تعالي اين شبهات دائما لگدمال شده و همه روزه پوچ بودن آنها آشکارتر مي­شود و در پي اين مسائل هر طالب علم تازه­کاري مي­تواند، با رَدّهاي وارده بر آن دلايل بي­پايه و اساس، منهج سلف صالح را بهتر بشناسد.

**از شبهات وارده مي­توان از اين سخن آنها ياد کرد که چرا در حالي که نامي از سلف در قرآن و سنت وجود ندارد، ما خود را سلفي مي­ناميم؟**

در جواب اينگونه مي­گوئيم: اطلاق اين نام‌ها بر هر حقيقتي هيچ ضرري ندارد و چه در مسائل شرعي و چه در مسائل مباح نام­گذاري بر هر امري، به شرطي که آن نام شموليت بر باطلي نداشته باشد، نه تنها ضرري را متحمل کسي نخواهد کرد بلکه امري ضروري است. همانگونه که مسلمانان علم سندشناسي را که در زمان پيامبر نيازي بدان نبود، [و هيچ وجودي نداشت، بعدها] علم «مصطلح حديث» ­ناميدند.

و يا نامگذاري بعضي از مسلمين به «مهاجرين» به سبب هجرتشان، و يا «انصار» به علت نصر و ياريشان، و «تابعين» به خاطر تبعيت آنها از مهاجرين و انصار و از خيري که در آنها ديده بودند.

پس با اين وجود چه مشکلي وجود دارد که عده­اي را نيز سلفي بناميم؟ و اين افراد همان کساني هستند که از اسلوب و منهج سلف صالح در فهم دين تبعيت مي­کنند!

و اما سلف صالح: که ما از آنها تبعيت مي‌کنيم صحابه و تبعيت کنندگان از آنها در خير و نيکي مي­باشند، و همان بهترين امت (خير القرون)[[2]](#footnote-2) هستند، اين نامگذاري کاملا ضروري مي­باشد تا اينکه گروهي که راه هدايت را مي­پيمايد، از ساير گروههاي گمراه جدا شود، گروه­هاي گمراهي که از منهج صحابه در فهم دين عدول کرده­اند و راه و روش خوارج افراطي سخت­گير، و يا تاويل کنندگان فاقد درک قلبي، و يا مقلدين دچار جمود و... را براي خود برگزيده­اند.

لازم بذکر است، ما هيچگونه تعصبي بر اين اسم نداريم و هر مسلماني که شهادتين بر زبان جاري کرده و به اندازه­ي توانش و بر حسب مقتضيات، به دين عمل کند را دوست داريم و از هر مسلماني که خدا و رسولش را دوست مي­­دارد، طلب دوستي و ياري مي‌کنيم. ولي در عَوَض اگر کسي خود را سلفي بنامد، ولي گرفتار باطل شده باشد، هر چند که دشمن کافري هم داشته باشد از ما ياري نخواهد يافت و در ظلم وي شريک نخواهيم شد.

و دوستي و ولاء ما، با هر مسلماني بر اساس دين و اعتقاد و ايمانش مي­باشد.

و ما در حرکت دعوتي هستيم که ناميده مي­شود:

دعوت سلفي

اين دعوت، دعوت به منهج کاملي در فهم و عمل به اسلام است و دعوت بسوي آن و ... است.

دعوتي است که علماي سلف، طي قرون متمادي تا به امروز، با همکاري و همفکري يکديگر، در شرح و توضيحش همت گمارده­اند، ما نيز سعي مي­کنيم تا بر منهج اين اهل علم حرکت کنيم و از کوشش آنها استفاده نمائيم، چه کسي مي­تواند از اصول فقهي که امام شافعي در کتابش «الرسالة» آورده است خود را بي­نياز بداند؟ و يا چه کسي مي­تواند به بحثهائي که علي ابن بيطالب و ابن عباس با خوارج داشتند، در حالي که خوارج قائل به جان و مالي براي مسلماناني که مرتکب گناه مي‌شدند، نبودند، در خود بي­نيازي حس کند؟

و همچنين، آيا کسي مي‌تواند بگويد که من نيازي به فقه امام مالک و يا ردهائي که امام احمد بر زنادقه وارد کرده است، ندارم؟ و يا همچنين در مورد مجموعه رسائلي که شيخ الاسلام ابن تيميه در بيان مسائلِ شرعي سراسرِ خير تأليف نموده و يا ردودي که بر فرق ضاله وارد کرده است؟

بايد دانست که تمامي اينگونه موارد است که قواعد منهج سلف را شکل داده­اند، منهجي که بطور قطع و يقين، هيچ طالب علمي در اين روزگار، از آن بي­نياز نيست.

اضافه بر اين مطالب بايد گفت، چيزي که قبل از هر چيز بايد به آن رجوع کرد، نصوص کتاب الله جل جلاله و سنت پيامبر مي­باشد، بطور کلي در يک جمله مي­توان گفت: سلفيت، تبعيتِ با نگاه باز، از قرآن و سنت و علمائي است که در فهم دين و ابلاغش همت گمارده­اند.

در هر حال بايد گفت، کساني به سلفيون ايراد گرفته و مي­گويند چرا آنها براي خود اسم انتخاب مي­کنند، خودشان نيز براي خود اسم‌هايي را بر مي­گزينند و ديگران را به چيزي متهم مي­کنند که خود به آن گرفتار هستند و اين چيزي نيست جز تبعيت از هواي نفس.

و البته فَرَقي بين ما و ديگر فُرَق وجود دارد و آن عدم تعصب بر اسم منهج است، بر سر اسم آن مشاجره نمي­کنيم و آن را راهنمائي براي رسيدن به اسلام نمي­دانيم، بلکه مي‌گوئيم ما، اولُ و آخر مسلمان هستيم و ان شاء الله خواهيم بود و اين اسمي است که الله براي ما برگزيده است، «مسلمان» و در انتخاب دين هم به اسلام راضي هستيم و هرگز دين ديگري را نمي­پذيريم.

و سلفيت براي ما معني و مفهومي ندارد، بجز «اسلام صحيح»، همان اسلامي که مطابق با کتاب الله و سنت پيامبرش و در تبعيت از سلف صالح رضوان الله عليهم، است.

شبهه‌ی دوم:

بعضي به ما مي­گويند شما مقلّد هستيد، و بايد گفت اين سخن آنها، افترائي بيش نيست و ما هرگز مقلد نيستيم و در واقع سلفي واقعي کسي است که از حق و نور تبعيت مي­کند، علماي امت را اکرام کرده و به اندازه­ي زحمتشان بر آنها ارج مي­نهند و هرگز در مقابل فقه و علم آنها تکبر نمي­ورزند، در هر جا حق را بيابند از آن تبعيت کرده، و اهلِ طعنه، لعن، نفرين، ناسزاگوئي و تحقير کردن نيز نمي­باشند.

سلفي حقيقي کسي است که: هرگز روا نمي­داند تا کسي مانند بچه­اي که هنوز به سن تکليف نرسيده و فقط کمي از قرآن و سنت مي­داند، خودش را در رديف علماي فاضل و پر خير امت قرار دهد، و بعنوان مثال بگويد: من همانند امام مالک و امام شافعي هستم و يا بگويد: فهم من در حدّ احمد بن حنبل و يا امام ابوحنيفه مي­باشد، و بر عکس به گونه­اي است که خودش را در حدّ و اندازه خودش قبول دارد، فضل و منزلت سلف امت و علماي اين منهج را نگه مي­دارد و از روي حق و تبعيت از علماء در آن، به اندازه­اي که در خور آنها است، به آنها احترام گذاشته و آنها را اکرام مي­کند، وقتي فتوائي از آنها با دليلي نادرست مي­بيند، اول در عَوَض اينکه بگويد: آن عالم اشتباه کرده است، فرض را بر اين قرار مي­دهد که خودش دليل را درست درک نکرده است، و بعد از آن براي علماء در اجتهادِ اشتباه­شان عذر مي­آورد، زيرا ممکن است دليلي که به ما رسيده است به آنها نرسيده باشد و يا اينکه برداشت ديگري به غير از برداشت ما از آن دليل داشته­اند.

در اين زمينه نيز امام ابن تيمية/ کتابي با عنوان «رفع الـملام عن أئمة الأعلام» تدوين کرده است.

مثالي از اين افراد کوتَه ­فکر را که خودم با چشمانم ديده­ام براي شما بيان مي­کنم: جواني را ديدم که سن او به هفده سال نمي­رسيد و جز اندکي از علم دين نمي­دانست، وقتي براي او اجتهاد امامي ذکر ­شد، ­گفت: «ما براي خودمان شخصيتي هستيم و آنها نيز براي خودشان شخصيتي بودند».

جالب است! چطور مي­تواني شخصيتي در دين باشي، در حالي که خود را با بزرگان دين در يک سطح مي­بيني! آيا بهتر نيست بگوئي: فهم من اين است و يا حد علمي من اين است يا الله از من بندگي­اي نخواسته است بجز در حد توانائي­ام در فهم و ادراک.

خلاصه: سلفيون مقلد نيستند بلکه تابع حق هستند و ايضاً هيچگاه علماء را تقبيح نکرده و با ايراد گرفتن و طعنه زدن و بدگوئي، مقابل آنها تکبر نشان نمي­دهند، بلکه در تعامل با آنها اينگونه مي­گويند: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ايمان از ما پيشي گرفتند، بيامرز! و در دلهاي ما هيچ کينه­اي در حق کساني که ايمان آورده­اند، قرار مده! پروردگارا! توئي مهربانِ دائماً رحمت کننده».

سلفيون در موارد اختلافي به کلام الله و سخن رسولش رجوع مي­کنند[[3]](#footnote-3) و در فهم آن دو نيز از گفتار امامان امت و سلف صالح – صحابه و تابعين و پيروي کنندگان از آنها تا روز قيامت – کمک مي­گيرند. و هيچ زشتي­اي در استفاده از اقوال آنان در فهمِ قصد و نيت الله و رسولش وجود ندارد، و اين واضح است که علماء فقيه­تر و عالم­تر از ما مي‌باشند که علت آن اخلاص و صرف وقت بسيار آنها در علم و عمل مي­باشد.

اي واي بر کودکان و نوجواناني که بعد از يادگرفتن روخواني قرآن، جار و مجرور، و فعل و فاعل خود را در رديف امامان دين و بزرگان مسلمانان قرار مي­دهند، که اين جز گمراهي آشکار چيز ديگري نمي­باشد.

من خود ديده­ام که بعضي نوجوانان با اين ديد غلط که خود را عالم به قرآن و سنت مي­دانند، کلامِ الله و رسولش را به بازي گرفته و دچار فتنه مي­شوند، حرام، حلال، دعوت، سياست، عبادات وديگر مسائل اين دين حکيمانه را با وارد کردن عيب و ايراد برآنها به دين ديوانگان و احمقان و غافلان تبديل مي­کنند.

و احمقانه­تر از آن اين است که شخصي اقدام به تبليغ دين و استنباط احکام از قرآن و سنت کند، در حالي که نه زبان عربي را مي­فهمد و نه ذره­اي از اصول فقه و قواعدش را مي­داند!.

بطور خلاصه مي‌توان گفت: شخص سلفي مقلد نيست و در عين حال با فخر فروشي خود را آن قدر بزرگ نمي­داند که از فهم صحابه، تابعين، علماي پيشوا و بزرگاني که حافظ دين بوده­اند و با اخلاص تمام آن را در عصرهاي متمادي اسلام تا به امروز ابلاغ کرده­اند، اعلام بي­نيازي کند، و بايد گفت سلفي حقيقي تبعيت کننده، خواهان هدايت، بينا و جستجوگر هميشگي حق، با استفاده از دليل مي­باشد، به علماي امت و بزرگان آن احترام گذاشته و هيچگاه درصدد عيب­جوئي و جستجوي لغزش‌هاي آن بزرگواران بر نمي­آيد، و مطمئناً اينگونه عيب­جوئي­ها باعث نجات هيچ کس نخواهد شد.

التزام به جماعت مسلمين داشته و در ايجاد وحدت بين آنها تلاش مي‌کند و هرگز بسوي فرقه­اي شدن و ايجاد دشمني بين مسلمان براي بدست آوردن اندک متاعي اقدام نمي­کند. اين وصف حال يک سلفي حقيقي است و از الله مي­خواهيم تا ما را از آنها قرار دهد.

لازم ديدم تا اين مطالب را در اين کتب اضافه کنم و ان شاء الله که خداوند، بار ديگر ويرايش علمي اين کتاب را بر من آسان گرداند، تا با تغيير دادن بعضي عبارات، مهمترين مسائل منهج سلف و برکتهاي آن را بيان دارم.

از الله سبحان مي‌خواهم تا اين کتاب را در کفه­ي حسنات ما قرار داده و باعث يکپارچه شدن هدف اين امت شود و با دستان ما، عزت و نصر را براي اين دين مهيا سازد، البته که الله بر امرش مسلط است در حالي که اکثر انسان‌ها نمي­دانند.

عبدالرحمن عبدالخالق

مقدمه‌ی چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحیم

إنّ الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضلّ له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمد عبده ورسوله.

بهترين کلام، کلام الله تعالي مي­باشد و بهترين روش­، روش محمد مي­باشد و بدترين امور مسائلي است که در دين احداث مي­شود و هر حادثي بدعت، و هر بدعتي گمراهي، و هر گمراهي­اي نيز بسوي آتش جهنم مي­باشد.

اما بعد:

مسلمانان در زمان تاريخ طولاني خود، به فتنه‌هاي عظيمي گرفتار شده­اند و در اين دين عزيز اسلام، بدعتها و گمراهي­هاي زيادي وارد شده است، در کتابِ الله تحريفاتِ تفسيري و شبهاتي وارد شده و عده­اي از آن روگردان شده­اند.

يکي ديگر از اين فتنه­هاي عظيم، کنار رفتن آثار دين و ضايع کردن اصول و زشتيها و تباهي­هايي است که در دين به آن اشاره شده است، و اگر خواست و اراده­ي الله سبحانه تعالي بر حفظ اين دين و جلوگيري از حيله­ي دشمنانش نبود، جهد و کوشش آن دشمنان در تحريف اين هديه الهي و کشاندن آن به گمراهي و پذيرش مبطلات و اراجيف به ثمر مي­نشست، و راه و روش اين دين مانند دينهاي به انحراف رفته ديگر ناپديد مي­شد. حرکت­هايي که در تصحيح، و دادن زندگي دوباره به دين صورت گرفته است، همان حرکت سلفي است که بر حفظ اصول اين دين همت گمارده است، در اين منهج بصورتي پاک و ناب و خالص راه ورود هر بدعت و گمراهي بسته شده و تأويلات و تحريفات از اين منهج محو شده است.

اين امانت از صحابه­ي عادل به طور کامل نقل و بدون نقص ابلاغ شده است، و در برابر هر تاويل باطلي چه در مرحله­ي پذيرش و چه در مرحله إفساد، مسلح شده است، و بعد از آنها پرچم­شان در اختيار علماي تابعين و بعد از آنها توسط علماي ديگري، يکي بعد از ديگري برافراشته شده است.

در زمان صحابه سرزمينهاي اسلامي گسترده شد، بطوري که از ملتهاي فارس و روم و ... عده­ي زيادي در اين دين داخل شدند، بعضي از اين افراد غير عرب زبان، دانسته و ندانسته قصد وارد کردن مسائلي را در دين داشته­اند، ولي اين کار آنها مصادف با مقاومت علماي روشنگر شد، علمائي که نگهباني، براي کتاب الله و سنت رسولش بودند، و تاريخ بيان­گوي کوششهاي فراوان آنها مي­باشد، جنگ با کساني که اسلام را باطل مي­دانند و وارد کردن ردّ بر کساني که دين را ساختگي مي­خوانند و ايستادگي در برابر حاکميت و رفتار سياسي و همچنين نشر دين در هر گوشه­اي به شکلي پاک و خالص، فقط براي اين صورت گرفت تا پرچم علم و ايمان، با عزت و چيرگي تمام برافراشته بماند و به نفرات بعدي منتقل گردد.

اين دين تا زماني که مرداني مخلص و فرزنداني نيکو و مبارک دارد، زنده خواهد ماند، کساني که در عينِ اخلاص به الله، به کتاب الله همانگونه که نازل شده و به سنت رسولش همانگونه که به ما رسيده است، ايمان آورده­اند و به هر دوي آنها يعني کتاب و سنت تمسک مي­جويند، و با چنگ و دندان آن را براي خود محفوظ مي­دارند، و با هر غوطه­وري در گناه و دروغگويي، که قصد تغيير و يا تحريف و يا کم و زياد و متلاشي کردن دين را دارد، دشمني کرده و به جنگ مي­پردازند.

بايد آگاه باشيم که در عصر حاضر، حمله به اين دين زياد شده است، به علت استمرار عزت و سروري اسلام در قرون متمادي قلوب کافرين از شدت خشم به خروش آمده است و از آنجا که فرزندان اسلام را از کتاب پروردگارشان و سنت رسولش در غفلت مي­بينند - دو منبعي که توسط آنها عزت و نصر الهي و چيرگي به دست مي­آيد - شمشير بَر گردن مسلمانان گذاشته و با نيروهايي که تربيت کرده­اند در دين فساد مي­کنند، و نوجواناني را انتخاب کرده و به فساد مبتلا مي­کنند. در نتيجه اين کيد آنها، شاگرداني را در بين مسلمانان تربيت مي­کنند که هر چه را که آنها مي­خواهند به زبان مي­آورند و مطابق ميل آنها فکر مي­کنند و دشمني با اسلام توسط فرزندان خود اسلام صورت مي‌گيرد و توسط خودِ وارثين کتاب و سنت به آن دو طعنه زده مي­شود.

و داروي اين فتنه­ها چيزي نيست، جز تربيت مرداني طراز اول بر مناهج اوليه [اسلام]، منهجي که در آن عزت و سروري و پيروزي و تمکين وجود داشت، به قول امام مالک رحمه­الله: اين امت اصلاح نمي­شود مگر با چيزي که اول آن [ سلف امت] اصلاح شد، مرداني که کتاب را به همان شکلي که نازل شده است درک مي­کنند و فهم آنها نيز از سنت، بر اساس اصول و قواعدي است که علماي سلف يکي بعد از ديگري و زماني در پي زماني ديگر و به همان شکل که از پيامبر رسيده است، تدوين کرده­اند، علمائي که هم اکنون نيز در مقابل اباطيل و مقبوحاتي که زمين را پر از شر و يا غم و دل شکستگي کرده است، ايستاده­اند، بدون ترديد الله بر همه چيز غالب و چيره است و خواست او نيز بر اين است که همواره طايفه­اي از امت اسلام را در زير سايه­ي حق و حقيقت، تا روز قيامت ياري فرموده و غالب قرار دهد.

اين کتاب نيز مختصري از اصولي است که منهج علماي سلف، در فهم کتاب و سنت و عمل به آن دو، بر آن قرار دارد.

اين کتاب شرح مسائلي است که پويندگان راه سلف را از مبتلا شدن به بي­نظمي در درک و فهم، حفظ کرده و توسط آن مي­توانند مردم را راه­هاي کج و هلاک کننده، به راه مستقيم، راهنمائي کنند، از الله مي­خواهيم تا زماني که اين دنيا باقي است، توسط اين کتاب نفع رسانده شود و اين کتاب را براي وجود خودش خالص گرداند، که اوست شنواي اجابت کننده.

اصول اساسي در دعوت سلفي

اصل اول: توحيد

در اصول منهج سلفي اولين[[4]](#footnote-4) و مهم‌ترين مسئله توحيد است.

بايد توجه داشت که توحيد بر خلاف فهم عده­ي کثيري بدين معني نيست که «لا خالق إلا الله» «دنيا فقط يک خالق و آفريدگار دارد»[[5]](#footnote-5)، بلکه فهمِ از توحيد براي شخصي که بر منهج سلف قرار دارد، شامل مفاهيم عظيم، مسائل بزرگ و زدودن شرک به الله تبارک و تعالي و الحاد در اسم‌هايش مي­باشد، عده­ي زيادي از مسلمانان از اين اصول و قضاياي توحيد بي­اطلاع هستند و در عين حالي که خود را مؤمن و موحد مي­پندارند، در شرک گرفتار مي­باشند، چه بسا که در قسمتي از صفات و اسماء خداوند، مؤمن باشند و در صفت و يا اسم ديگري ملحد، و يا اينکه بوسيله­ي عبادت چيزي غير از الله سبحانه و تعالي دچار شرک و مشرک شدن گردند.

اصول توحيد در اعتقاد سلف:

اولا: ايمان به صفات و اسماءِ الله سبحانه و تعالي، بدون تحريف و تأويل و بر اساس آنچه که ذات سبحانش آنها را به خود نسبت داده‌است:[[6]](#footnote-6)

الله سبحانه و تعالي در کتابش، خود را با آياتِ بسيار زيادي توصيف فرموده است و اين امر توسط رسولش نيز در احاديث فراواني نيز صورت پذيرفته است، و اين احاديث در کتب سنت مثل بخاري، مسلم و مسند احمد و... جمع آوري شده است و استناد ما نيز فقط به آن احاديثي است که صحيح بودن آن با «علم مصلح حديث» و «سند شناسي» به اثبات رسيده باشد.

هر آنچه را که الله به ما خبر داده، تصديق مي­کنيم و به آن ايمان مي­آوريم و اين را نيز بايد بدانيم که ايمان به صفات الله سبحانه و تعالي، مهمترين قضيه از قضاياي عبادي و ايماني مي­باشد، کما آنکه از پيامبر آمده است: «([سوره­ي] قل هو الله احد معادل يک سوم قرآن مي­باشد»[[7]](#footnote-7). و در اين سوره وحدانيت چيزي به اثبات نمي­رسد، بجز توحيد، در صفاتِ الله سبحانه و تعالي.

و اين در حالي است که تحريف کنندگان و تأويل کنندگانِ دين، عمداً سعي در پرده کشيدن بر روي نورِ اين آيات و دور کردن آن از مؤمنين مي­باشند، و بطور مثال اين شبه را وارد مي­کنند که اين آيات متشابه هستند و نبايد در پس معني کردن آنها باشيم و فقط به آنها به سبب نازل شدنشان ايمان مي­آوريم، اين سخن آنها [العياذ بالله] بدين معني است که بر هيچ مؤمني جايز نيست تا ذره­اي از معني آن آيات بداند، و همچنين آياتي مثل: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ٢٢﴾ [الفجر: 22]. «و پروردگارت مي‌آيد و ملائکه [نيز] صف در صف». را که در مورد صفات الله است در برابر آياتي مثل «الم» و «کهيعص» که معني قابل فهمي ندارند، قرار مي­دهند، با اين شبهات از ورود نورِ اين آيات به قلوب مسلمين جلوگيري کرده و مسلمان [فتنه زده] آنچنان که شايسته­ي جلال، بزرگي، شأن و برتري ذات الله است، عظمت پروردگار را حس نمي­کند، آيا ايمان چيزي به غير از مملؤ شدن قلب به نور صفات الله و تلؤلؤ آن به معرفت معبود و مولايش مي­باشد؟ آنان در اين پندارند - و چه پندار باطلي - که اعتقاد سلفي همان ايمان احمقانه است، در حالي که اين اتهام از سلف صالح به شدت دور بوده، و بايد دانست سلفيون به تمامي آيات صفات، همانگونه که نازل شده است، ايمان دارند و معناي آن آيات را از زبان عربي که زبان نزول قرآن است، استخراج مي­کنند، سبحان الله، قدرت و عظمتش، قلب را از ترس مي‌لرزاند و مسلماً آنچه را که تقدير کند کسي نمي‌تواند عوض کند.

اما آن اهل تأويل، به عمد آيات صفات را به پندار اينکه آن را تأويل کرده­اند وارونه جلوه مي­دهند وقتي در آيه اشاره به آمدن الله در روز قيامت مي­شود، [مي گويند: منظور چيز ديگري است] و آمدن الله را به آمدنِ امرِ الله، تأويل مي­کنند، و يا قرار گرفتن الله تعالي بر عرشش را به تصرفش بر عرش، و دستش را به قدرتش، و صورت سبحانه و تعالي­اش را به ذاتش تأويل مي­کنند، به معبودي که بالاي عرش است ايمان نياورده و مي­گويند عرشي وجود نداشته و منظور از آن فقط محل پادشاهي است، براي الله مکان قائل نشده و چه بسا که نزديک است تا بگويند: براي الله، بطور کل، مکاني وجود ندارد، چه در دنيا و چه در خارج آن! جايز نمي­دانند که انسان مؤمن بگويد: الله در آسمان است[[8]](#footnote-8)، کسي که اين سخن را بگويد بدعت گذار دانسته و تکفيرش مي­کنند، [بعد از قبول نکردن قرآن] نوبت به رد احاديثي مي­رسد که اشاره به صفات الله دارد، مانند حديث: «پروردگار ما در هر شب بر آسمان دنيا فرود مي­آيد»[[9]](#footnote-9)، تصديق کننده­ي اين حديث را دشنام داده و در ادامه مي­گويند: منظور از فرود آمدنِ الله، فرود آمدن رحمت وي مي­باشد و ذات سبحانه و تعالي فرود نمي­آيد و صعود نمي­کند، و بالاتر از عرش چيزي وجود ندارد و خودش بالاي خودش مي­باشد، به همين منوال سخن گفتن الله را نيز رد مي‌کنند[[10]](#footnote-10) و [و اينگونه وانمود مي­کنند که] اگر الله بخواهد چيزي را به کسي بگويد، آن چيز را در درونش خلق مي­کند و سخن گفتن الله، نزد آنها مثل نفث في الروع (القاي قلبي) مي­باشد و از اين رو احاديث صحيح بخاري را تکذيب مي­کنند، [بطور مثال] احاديثي که در آنها آمده: الله در روز قيامت با صدائي که در نزديک و دور يکسان شنيده مي­شود سخن مي‌گويد: «من پادشاه هستم، کجايند پادشاهان روي زمين؟»[[11]](#footnote-11).

بحث‌هايي بدين شکل بطور کامل باز شده است و به شکر الله رَدّهاي زيادي در محاضرات توحيد بر آنها وارد شده است.

مسئله مهم در مورد اين گروه از مسلمين که خود را هدايت شده تصور مي­کنند، دروغ و افتراء بستن آنها به الله است و اين در حالي است که الله بدترين زشتي­ها را به کسي اطلاق مي­کند که در مورد چيزي که الله آنرا حرام نکرده است، بگويد: آن را الله حرام کرده است[[12]](#footnote-12)، حال ببينيد وضع کسي که الله را توسط هواء نفسش توصيف مي­کند، چگونه است؟ کسي که آيات الله را وارونه جلوه داده و نور احاديث نبوي را در پشت پرده­اي قرار مي­دهد و کسي را که آيات قرآن و احاديث نبوي را تصديق کند، گمراه مي­داند!.

خلاصه: سلف، به صفات و اسماء الله سبحانه و تعالي به همان شکل که در کتاب نازل شده و بر زبان رسول الله جاري شده است ايمان مي­آورد، خواه از اخبارِ متواتر صحيح باشد، خواه احاد و صحيح، خبر آحاد و صحيح هم علم و هم عمل را در بر دارد، چگونه مي‌شود علمي وجود داشته ولي عملي را در پي آن وجود نداشته باشد و بر عکس، عمل چگونه بدون علم امکان پذير است؟ و براي هيچ مسلماني مجاز نمي­باشد که عملي را به دين نسبت داده و سَرِخود آن را انجام دهد، بلکه بايد با دليلي محکم آن را از شخصي راستگو که از الله و رسولش به ما خبر را رسانده بشنود، و بعد آن عمل صورت گيرد.

و بدين­سان است که سلفيون از افراد زيادي که به غلط مي­پندارند موحد به الله هستند جدا مي­شوند، کساني که صفات الله را وارونه جلوه داده و مردم را از ايمان آوردن به آن صفات و تصديق کردن معنايشان منع مي­کنند، کساني که معاني آن صفات را برگردانده و به ايمان آوردن به معاني ساختگي خودشان امر و فرمان مي­دهند.

دوما: فقط الله سبحانه و تعالي را عبادت کردن و اينکه بايد بدانيم عبادت فقط نماز، زکات، روزه و حج نمي­باشد.

عبادت شامل هر چيزي است که در معني آن بگنجد، و رأس آنها دعا است و دعا همان عبادت است، دعا و طلب از کسي غير الله مجاز نمي­باشد، حال حتي آن شخص فرستاده الله و يا به پندار غلط «ولي» شناخته شود، بعد از دعا مي‌توان از سجده، و يا انواع حب، تعظيم، خشية، خوف[[13]](#footnote-13) و همچنين قرباني کردن، نذر و اميد ياد کرد، بايد آگاه بود تمامي اين امور مي­بايست، فقط براي الله باشد، ولي اين در حالي است که عده­ي زيادي از انسانها اين اعمال را براي غير الله اداء مي­کنند. براي شما خواننده­ي گرامي همين دليل کافي است که اگر بر سر يکي از قبرهاي زري کاري شده برويد، مي‌بينيد که چگونه هر چيزي را از صاب قبر طلب مي‌کنند در حالي که اين طلب بجز از الله جايز نمي­باشد، شفاء مريض، پيروزي بر دشمنان، شفاعت نزد الله، طلب ياري و حتي درخواست فرزند و به يکباره خير دنيا و آخرت را از آن مردگان طلب مي­کنند و اين عمل آنها همان شرک اکبر است که بدست امت اسلام صورت مي­گيرد، و در واقع آن اعمال را به اسلام نسبت مي‌دهند، براي بتها [يا معبودانشان] قرباني مي­کنند همانگونه که در زمان جاهليت اين عمل براي طواغيت[[14]](#footnote-14) صورت مي­گرفت و به همين ترتيب نيز نذر، و کار به جائي مي­رسد که بر آن قبرها مانند کعبه طواف کرده و بر آنها آنگونه که فقط شايسته­ي الله مي­باشد سجده مي­برند، آيا شرکي از اين بالاتر وجود دارد؟

متاسفانه اين امور فقط بدست عوام الناس صورت نمي­گيرد بلکه توسط عده­ي زيادي که به پندار غلط عالم شرعي ناميده مي­شوند نيز صورت مي­گيرد، کساني که با خود مدارک تحصيلي عريض و طويلي حمل کرده و گوئي وانمود مي­شود که اين مدارک براي آنها تقواي ديني مي­آورد، از اين موارد طريقت‌هاي صوفي و منهجهاي عبادي بدعت­گذار را مي‌توان نام برد، و مسلک آنها نيز با بزرگ شمردن اين قبور و ساخت و ساز حرم و بارگاه و مسجد بر آنها و يا دعوت مردم به قرباني، نذر، دعا وطواف برآن قبور، بنا نهاده شده است، الله نزد اينگونه افراد [العياذ بالله] فراموش شده است و نه چيزي از او طلب مي­کنند و نه اميدي به وي دارند مگر بواسطه­ي اين قبور و تباهي­ها، و با وجود اين همه اعمال ناشايست باز فکر مي­کنند مسلمان هستند! آنها مسلمان نبوده و تشابه آنها به مشرکيني است که غير الله را عبادت کرده و مي­گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. «آنان را نمي‌پرستيم جز براي آنکه ما را گامي به خدا نزديک سازند».

دعوت سلفي اهم کار خود را بر تطهير انسانها از اين شرک آشکار و جلي قرار مي­دهد و شک نمي­شود که بجز مشرک، کسي اين کارها را بزرگ نمي­داند و بجز کور و نابينا[[15]](#footnote-15) همان کسي که از نور توحيد دور مانده است، شخصي از آن شرکيات دفاع نمي­کند.

سوما: ايمان به اينکه حق وضع قانون براي بشر از آن الله است و بجز او هيچ کس حق اين کار را ندارد.

همانگونه که الله جل و علا فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦ﴾ [الرعد: 41]. «الله حکم مي‌کند و هيچ رد کننده­اي بر حکم او وجود ندارد»، و همچنين: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: 40]. «فرمانروائي جز براي الله [جايز] نيست»، بله، قانونگذاري حق پروردگار جل و علا مي‌باشد و حلال، چيزي است که او حلال کرده است و حرام، همان است که او حرام کرده است و دين، منهج، راه و روش هماني است که پروردگار صاحب جلال و بزرگي وضع کرده است، بدنبال اين مسئله تعرض به فرمانروايان زمين و پادشاهان و رؤساي آن بر اساس دين اسلام بايد صورت گيرد و بوجود آيد زيرا آنها حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام مي­کنند، با توحيد دشمني کرده و به شرک به الله و مخالفت با وي در حق و فرمانروائيش مي­پردازند، امروزه اکثر فرمانروايان روي زمين و فرماندهان آن در مقابل اين حقيقت قد علم کرده و برابر خالق سبحانه و تعالي که تمام هستي محل پادشاهي اوست، ايستاده و درشتي مي­کنند و حرام او را حلال و حلال او را حرام مي­خوانند، قانوني براي مردم به تصويب مي­رسانند که بر خلاف قانون حق بوده و به يکباره به اين گمان رسيده­اند که شريعت و قانون اللهي موافق اين عصر و زمان نمي­باشد و شرع نمي‌تواند عدل، مساوات، آزادي، عزت و بزرگي به همراه داشته باشد، شهادت و گواهي آنان بر اين است که مؤمن هستند ولي دشمن ايمان و کافر به الله سبحانه و تعالي مي­باشند، و متأسفانه بايد بگوئيم: اکثريت زيادي از انسانها از قوانين بزرگانشان که بر خلاف قوانين الله سبحانه و تعالي وضع شده است، اطاعت مي­کنند، اين عده به گمان اينکه مسلمان هستند نماز خوانده و روزه مي­گيرند و ...[[16]](#footnote-16).

دعوت سلفي، جهادي به تمام معني براي برگرداندن حق به محل خودش و قرار دادن دين براي الله يکتا مي­باشد، و امت را از اين شرک اکبر و کفر آشکاري که مشکلات زيادي درست کرده است، بي‌عيب مي­گرداند، و اين دعوت براي [ارتقاء] ندای خداوند که مقام بالاتر دارد و زبونی و پستی ندای کافرين صورت مي‌گيرد و با مردم همنوايی مکن مگر وقتي که حاکميت براي الله و قانون گذاري مخصوص ذات يکتايش باشد، بدين ترتيب که قانون بايد مطابق آنچه که در کتابش آمده و يا بر زبان رسولش جاري شده و يا به اجتهاد پيشوايان مسلمان زمان در آمده باشد، صورت پذيرد، پيشواياني که قصدي جز رضاي پروردگار و موافقت اجتهادشان با شريعت اللهي ندارند.

ناب کردن امت از اين شرک واجب است خواه با روشنگري و دعوت و خواه با جهاد، و اين مسئله يکي از قضاياي مهم اعتقاد سلفي مي­باشد.

چهارماً: در منهج سلفي ايمان مي­آوريم که سه مسئله قضيه توحيد که در قبل گفته شد جدائي ناپذيرند و وارد شدن چيزي هم در آنها قابل قبول نمي­باشد، زيرا آنها ارکان فهم عقيده­ي سالم و معني کلمه­ي لا اله الا الله مي­باشند.

کسي که به اله واحد ايمان مي­آورد، لازم است تا آن اله را به صفتهائي که در کتابش و بر زبان رسولش آمده است بشناسد و بطور مطمئن بايد ايمان او با آن صفات موافقت داشته باشد، همچنين بايد دعا و طلبش فقط و بطور خاص از ذات سبحانه و تعالي­اش باشد و در مورد ساير عبادات نيز از جمله قرباني، نذر، خوف، خشية، انابه[[17]](#footnote-17)، توکل، قسم و تعظيم خود را براي الله خالص گرداند، قلب را از آنچه که توحيد را خدشه دار مي­کند پاک کرده و همان قلب را، از توحيد مملو گرداند، بايد ايمان و عملش را بر اساس شرع و فرمان الله که برترين فرمانها مي­باشد استوار گرداند، ديني وجود ندارد بجز آنکه الله وضع کرده است و طاعتي وجود ندارد بجز اطاعت از الله و يا اطاعتي که اقتضاي طاعت او را برآورده کند - اطاعت از مخلوقي نشود بجز آنکه آن اطاعت موافق اطاعت از الله سبحان باشد -.

منهج سلفي تمامي اين قضايا را بطور کامل لازم مي‌داند. و قلب را از تبعيت از هر گونه شرک پاک مي‌کند زيرا ما اعتقاد داريم هر کس بميرد و کسي را به غير از الله براي طلب چيزي صدا زده باشد، از اهل بهشت نخواهد بود و همچنين اعتقاد داريم تحريف معناي اسماء و صفات الله شرک و کفر مي­باشد هر چند که در بعضي از آنها اين انحراف بوجود نيايد، معتقديم که اگر کسي به چيزي به غير از آنچه الله نازل فرموده است حکم صادر کند کافر است و همچنين اگر کسي اعتقاد داشته باشد که بشري مي­تواند بدون رجوع و التزام به شريعت الهي و سير مقتضايش، حکمي در شؤون زندگي مردم و دنياي آنها صادر کند، همانا بنده و عبد غير الله است و به الله شرکي جلي و آشکار ورزيده است، همانگونه که الله تعالي فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: 65]. «سوگند به پروردگارت، ايمان نمي­آورند مگر آنکه، در اختلافي که بين آنان در گرفت، تو را داور قرار دهند و آنگاه از آنچه [بدان] حکم کردي در خود هيچ دلتنگي نيابند و [بر آن] کاملاً گردن نهند».

مسائل سه گانه‌اي که بيان شد ارکان اصل اول – توحيد – از اصول اساسي دعوت سلفي را شامل مي‌شوند، آنها سه رکن توحيد مي­باشند که نبود هر کدام از آنها اصل توحيد را مختل مي­کند و اين اصل توحيد به منزله­ي ورود به اعتقاد سلفي محسوب مي­شود، و دليل آن اين است که توحيد پر اهميت­ترين قضيه­ي دين و در راس همه­ي مسائل آن مي­باشد، و بدون آن مسلمان، مسلمان نمي­شود.

در سه رکن بيان شده­، فرعيات و شرحهائي وجود دارد که در مواضع ديگر به آن پرداخه شده است و علماي سلف در قرون متمادي گذشته بطور کامل در کتابهايشان آنرا شرح داده­اند، و بر هر کسي که در اين منهج گام بر دارد لازم است تا دائماً اين فرعيات را ياد گرفته و توسط آن توحيد خود را کامل و ايمانش را تثبيت کند.

و با اين اصل است که منهج سلفي از ديگر مناهجي که خود را مسلمان ناميده و دست به اصلاح مي­زنند، جدا مي­شود، مناهجي که اين قضايا در آنها به حساب نيامده و خود دليلي شده است تا هنر زندگيشان بر اعمال فرعي و اختلافات جزئي قرار گيرد، اصل اين دين با اصالت که همان توحيد است را فراموش کرده­اند،توحيد خالصي که آن را شرع فقط براي آخرت انسان بيان کرده است.

افرادي که بر منهج سلفي نيستند شرک را بجز عبادت عيسي بن مريم عليه السلام و بتها نمي­دانند و شرکياتي که در قبل بيان شد را نه تنها ناپسند نمي­دانند بلک مبارک دانسته و با اهل آن همراه مي­شوند و اگر هم بعضي از آنها اين شرکيات را زشت تلقي کنند در حد بدعت کوچکي مي­دانند که به پندار غلطشان ذره­اي به دين خدشه وارد نمي­کند، ولي بايد دانست هر موردي رکني از اصول توحيد است و بي‌توجهي در آن به خاک ماليدن عقيده و اسلام است.

پرسيده خواهد شد: براي چه اينگونه قاطعانه از توحيد سخن مي­گوئيد و آن را اصل اول در اصول اساسي دعوت سلفي قرار مي­دهيد؟

جواب آن را ان شاء الله بطور مفصل در بخش آخر اين کتاب که سلف همان دعوت به توحيد است بيان مي­کنيم.

اصل دوم: تبعيت و پیروی از رسول الله

براي سير کننده در منهج سلفي بعد از توحيد الله سبحانه و تعالي مطابق با ارکان مشروح قبل، واجب است خود را مختص به تبعيت از رسول کند که همان محقق شدن أشهد أنّ محمداً رسول الله مي­باشد، و اين شهادت کامل نخواهد شد جز با اموري که بشرح ذيل مي‌باشد:

1. بايد دانسته شود که محمد مُبلّغي از طرف پروردگار صاحب جلال و برتري بوده و دو وحي را به ما رسانده است:

اول: کتاب الله که همان قرآن است.

دوم: سنت رسول چنانچه فرموده است:

«آگاه باش که اين قرآن و مثل آنرا همراه آن به من عطا شده است»[[18]](#footnote-18)، سخن پيامبر برابر سخن الله است، چه در اعتقاد و چه در عمل و يا پذيرش، رسول الله در تمامي امر و نهي و حرام و حلال کردن بجز به امر الله سبحانه و تعالي، عمل نفرموده است و هرگز از غيب سخن نگفته بجز آنچه که از طرف الله صاحب جلال و برتري، بر وي وحي شده باشد، همانگونه که سبحانه و تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ٤٤ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ٤٥ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ٤٦﴾ [الحاقة: 44-46]. «اگر [پيامبر] بعضي سخنان را به ما مي‌بست \* دست راست او را مي‌گرفتيم \* سپس رگ دل او را قطع مي­کرديم»[[19]](#footnote-19).

وقتي بر سنت اينگونه امر شده است و سنت نيز شامل کل احکام واجب، مندوب، حرام، مکروه و مباح مي­باشد بي‌دليل نيست که بگوئيم: هرکس سنت صحيح و ثابت شده را رد کند، قرآن را رد کرده است.

1. دين شامل منهج، راه، حکم و روش کلي مي­باشد و به خلاف آنچه شايع است فقط وسيله­ي تقرب نمي­باشد.

به شکلي کاملتر مي­توان گفت: رسول الله به امر الله براي تمام شؤون زندگي قانون وضع فرموده است و اين قوانين شامل امر و نهي و حکم مي­باشد و به طاعات و تقربات مختص نمي­گردد.

نافرماني از احاديث رسول در زمينه‌هاي خريد، فروش، تجارت، ازدواج، طلاق، قانونگذاري، سياست و حدود همانند نافرماني در مسائل عبادي مثل نماز، زکات، روزه، حج و ... مي­باشد.

1. بر اساس دو مورد قبل اطاعت کردن مطلق، خاص رسول مي­باشد و اطاعت از هيچ کس ديگري به اين شکل مجاز نمي­باشد، سخن هيچ کس در صورت معارضت با رسول پذيرفته نمي­شود، خواه امام فقيهي باشد و يا فرمانده­ي سياسي و يا متفکر و مصلح، و کسي که سخني را بر سخن رسول الله برگزيند دچار پليدي و تعدي و ظلم شده و با اجماع امت، کتاب الله و احاديث رسول مخالفت کرده است.
2. اين تبعيت کامل نمي‌شود مگر با تکميل حب به ايشان همانگونه که فرموده است: «ايمان کسي کسي کامل نمي‌شود تا اينکه مرا از خودش و پدر و مادر و فرزندانش بيشتر دوست داشته باشد»[[20]](#footnote-20)، و چيزي که بر اين حب کمک مي­کند: التزام هميشگي به اوامر ايشان و زياد کردن طاعتش و برتري دادن سخنش بر تمامي سخنها مي­باشد، به شايستگي و صدق او را ياد کرده و در فراگيري سنت و سيرت او صلوات الله و سلامه عليه کوشا باشيم.

با کمال تاسف بايد گفت اين متابعت در ميان جوامع اسلامي ضعيف شده است که سبب خاموشي حب رسول مي­شود و داراي دلايلي است که به شرح زير مي­باشد:

اجازه دادن به تقليد:

بعد از تدوين فرعيات دين در مذاهب فقهي و فتوا دادن به عمل کردن به اين فروعات به شکل مطلق در همان مذهب و در نظر نگرفتن اين مسئله که آيا اين فتواها در فروعات دين با حديث صحيح موافق است يا خير و در ادامه نيک دانستن تمامي اين مسال فقهي ولو با وجود اختلاف و تنافض بين آنها، ميل دادن هر شخصي به فتواهاي همان مذهب و بي‌توجهي به دليل خواستن براي هر مسئله از قرآن و سنت، باعث شده است که علم مسلمانان به کتابِ الله سبحانه و تعالي و احاديث صحيح کم شود.

فتوا دادن بدون علم و دليل:

الف) بعد از فتوا دادن به اينکه تمامي فتاواي همه­ي مذاهب صحيح مي­باشد، انسانهاي فتنه زده اينگونه فتوا صادر مي­کنند که: هرکس در هر مسئله فقهي فقط به مذهبش رجوع کند و يا بدتر از آن، در بين فتاوي جستجو کرده و آسانترين آنرا بين مذاهب انتخاب مي­کنند و مردم را نيز بدان امر مي­کنند، از اين توهين به دين بايد در حذر بود که باعث نابودي آن باشد و مسلماً در اين کتاب مجالي براي بحث در اين فتاوي نمي­باشد، بدتر از آن اينکه بعضي به همين هم راضي نشده و بر اساس قولي که از فلان عالم آمده فتوا مي‌دهند! و القاصي و الداني مي‌دانند که علماي محدثين درباره­ي ربا، شراب، لباس زنان و حقوق آنها و امر به معروف و نهي از منکر و ... فتاواي بسيار داده­اند که اگر فتاواي باطل را جمع کنيم، کتابهائي تدوين مي­شود که با عمل به آنها اسلام به يکباره فاسد و ويران مي­شود.

ب) فتوا دادن به شکل باطل در امور شرعي ادامه يافته و به حدي مي‌رسد که در مسائل عقيدتي و غيبي هم وارد مي‌شود و البته و صد البته اين فتاوي با گمان و شک مي­باشند[[21]](#footnote-21) و نتيجه آن اين مي­شود که عده­ي زيادي از احاديث صحيح وارد شده در امور اعتقادي زيادي را نفي مي­کنند و با گمان و پندار و اجتهادشان در امور غيبي که اجتهاد پذير نمي­باشد خود را به آراء غير مسلمانان نزديک مي­کنند.

سخت جلوه دادن تدريس قرآن و سنت:

همراه ترساندن و تحذير از هر مکاني مي‌شنويم: تعليم قرآن و سنت و اخذ مسائل ديني از آن دو گمراهي مي‌باشد[[22]](#footnote-22) و مي­گويند بايد آيات و احاديث را با اقوال ائمه و فقهاء بسنجيم – مانند اين است که معيار و اصل، سخن انسان‌ها مي­باشد و نه کلام الله و رسولش – با اين ترس و تحذير اينگونه اشخاص، [طالب علم] از فهم درستِ کتاب و سنت بازمانده و دانسته و ندانسته ديگران را نيز از راه الله دور مي­کنند و آن راه را براي اهلش کج و نادرست جلوه مي­دهند، با اين اعمال خود با کتاب الله مخالفت مي­کنند، کتابي که به طور قطع به دليل [خواستن در مسائل شرعي] همراه با بصيرت امر مي­کند و از هر گونه تقليد و قبول منهج آباء و اجداد نهي مي­کند، اين کار مخالفت با رسول نيز مي­باشد زيرا او به رساندن سخنانش به همان شکلي که آنها را گفته است، امر فرموده است­: «الله را شاد مي‌کند کسي که سخن مرا جمع کرده و بعد آنرا همانگونه که شنيده بيان مي‌کند»[[23]](#footnote-23)، و همچنين مي­فرمايد: «از من ابلاغ کنيد حتي به اندازه يک آيه»[[24]](#footnote-24).

عمل نکردن به دين در مسائل زيادي از زندگي:

براي مسلماني که اسلام را شناخته است پوشيده نيست که امروزه شريعت اسلامي از بسياري مسائل زندگي دور شده است مثل مسائلي مانند حکم، سياست، معاملات، حدود، تربيت، برخوردها و آداب عمومي، و علل آن نيز زياد مي­باشد که مي­توان از تسلط کفار و نفوذ افکار، عادات و اعمال تقليديشان در سرزمينهاي اسلامي نام برد، از دلايل ديگر، جمود در اجتهاد فقهي مي­باشد و علت اين امر نيز باقي ماندن در فقهي است که در عصرهاي پيشين توسط امامان وضع شده است، در حاليکه بعد از آنها حوادث و مسائل زيادي به علت گوناگوني و اختلاف در سياست، اقتصاد و اجتماع صورت گرفته است، بنابراين گريزي جز ايجاد حرکت فقهي درباره مسائل نامبرده و توان حکم بر آنها و اعطاي حرکتي صحيح به مسلمان با دينش با توجه به محيطي که در آن زندگي مي‌کند، وجود ندارد، ولي اين جمود در فقه و جدائي سلطه­ي سياسي از منهج اسلامي حرکت مسلمين را فلج کرده و آنها را بين مسائل مهمي که با آن سروکار دارند و مطالبي که در اختيار دارند حيران مي­کند، و نيز غلبه جريانات قوي که تجهيزات حاکميتها و توجهات وسائل ارتباط جمعي که در تسخير سلطه­ي سياسي مي­باشند نيز مزيد بر علت مي­شود، و از وجود تمامي اين مسائل است که نور اسلام و شريعت خاموش شده و معناي حقيقي شهادت فرد مسلمان که همان أشهد أنّ محمداً رسول الله، ناپيدا مي‌شود.

منهج سلف براي فهم و عمل بهتر به اسلام، توجه خود را معطوف به ضايع کردن اين مواردي مي­کند که بين انسانها و تبعيت از رسول فاصله انداخته­اند و از اين رو دائماً به حرام بودن تقليد ندا مي­زند و بر هر مسلماني واجب مي­کند براي هر جوابي دليل از کتاب و سنت بخواهد، اين سخن بدان معني نيست که همه بايد مجتهد شوند و فقط منظور اين است که تبعيت بايد از دلايلي باشد که حجيت آن در کتاب پرورگار و سنت رسولش به ثبت رسيده است، بدين وسيله صفوف امت اسلامي يکپارچه شده و به معرفت کتاب و سنت انس گرفته و روح علمي و مسامحه­ي برادرانه بر قرار مي­گردد، و به دليل اينکه ترازو و ميزان، قرآن و سنت است و نه سخن فتوا دهنده و محدث، گمراه کنندگان نمي‌توانند به راحتي آنان را گمراه کنند، با رجوع به کتاب و سنت شأن و منزلت رسول الله و بطبع، تبعيت از او بالا مي‌رود.

وقتي مردم آموزش ديده و قولي را بدون دليل و حجت قبول نکنند، زبان کساني که به غير علم فتوا مي‌دهند کوتاه مي­شود، وقتي حکم با استناد به قرآن و سنت صادر شود، مردم از آنجا که اين حکم سخن الله و فرستاده­اش مي­باشد آن را حکم شارع دانسته و قبول مي­کنند.

با توجه به دو امر گذشته و ديگر امرها جاده و ميدان جديدي براي انسانها در يادگيري قرآن و سنت باز شده و حيات امت جان دوباره مي­گيرد، نور آن اشاعه پيدا کرده و معالم روبرويش واضح مي­گردد و إن شاء الله هيچ کس نمي‌تواند مسلماني را گمراه کرده و مانند چهارپايان بدنبال خود بکشد.

با زنده کردن فقه از کتاب و سنت، به اين ترتيب مي‌توانيم جريانات اين عصر الحادي را در حد خودش متوقف کنيم، زيرا ما مردم را در برابر تکليفشان قرار مي­دهيم، و بر آنها سخن الله و رسولش را عرضه مي­کنيم نه سخن هر شخص ديگري­، اگر آنها اطاعت کنند اسلام آورده­اند، و اگر مخالفت و انکار کنند همانا کفر ورزيده­اند، از اين رو است که راهها واضح و آشکار مي­شود، و از اين روشنائي هرکس که بخواهد، با دانسته­ي خود، زنده مي‌شود و هر کس که بخواهد با دانسته­ي خود، هلاک مي­شود.

اصل سوم: تزکيه

تزکيه يکي از مهمترين اموري است که پيامبر براي آن برانگيخته شده است و حتي مي‌توان گفت: غايت رسالت و هدف نهائي آن مي‌باشد.

الله تعالي در مورد رسولش مي‌فرمايد: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: 2]. «اوست کسي که در ميان درس ناخواندگان رسولي از خود آنان برانگيخت، آياتش را براي آنان مي­خواند و آنان را تزکيه مي­دهد و به آنان کتاب و حکمت مي­آموزد و براستي که پيش از اين در گمراهي آشکار بودند».

و همچنين: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤﴾ [آل‌عمران: 164]. «براستي که الله بر مومنان منت نهاد، آنگاه که در ميان آنان، از خودشان رسولي برانگيخت که آياتش را بر آنان مي­خواند و آنان را تزکيه مي­دهد و به آنان کتاب و حکمت مي­آموزد و بي­گمان پيش از [آن] در گمراهي­اي آشکار بودند».

در اين دو آيه الله از منّتي که بر ما نهاده است سخن مي­گويد که اهم آن قرائت کلام الله بر زبان رسولش که از بزرگ‌ترين نعمت‌هاست و اين نعمت بزرگي است که بر زبان بشري مثل ما سخن خود را قرائت فرموده است. و بعد از آن تزکيه نفس ما توسط رسولش با آنچه که بر وي وحي شده است و بر وي قرائت شده است، مي‌باشد، بدين وسيله اين امت از تاريکي­ها، جهل و ناداني دور شده و اين امر با تعليم کتاب و حکمت صورت مي­گيرد، کتاب همان قرآن، و حکمت، علم سود دهنده مي­باشد، علمي که امور انساني را به اصلش بر مي­گرداند، و از اين رو سنت جزئي از حکمت است و کتاب نيز با همين حکمت نازل شده است.

سوالي پيش مي­آيد: آن تزکيه­اي که قبل از اين به عنوان يکي از وظايف پيامبر معرفي شد، چه مي­باشد؟

تزکيه­ي نفس: تطهير کردن، درمان کردن و پاک کردن آن از زشتيها مي­باشد، نفس تزکيه يافته همان نفس طيب و پاک و به دور از هر چيزي است که باعث ناپاکيش شود از قبيل: حيله گري، بدخواهي، حسادت، ظلم و پليدي.

و اين معني از اين قول عرب گرفته شده است، چنانچه گفته مي­شود: تزکيه کشاورزي منظور رشد کردن و بلند شدن و به ثمر رسيدن محصول مي­باشد، و يا عطر را بوي تزکيه يافته مي­نامند.

در اين تزکيه الله بطور آشکار نفوس را جدا مي‌کند بطوريکه مي‌فرمايد: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: 7-10]. «قسم به نفسِ [انسان] و آنکه به آن سامان داد \* پس به هر نفسي نافرماني و پرهيزگاري­اش را الهام کرد \* کسي که آن را پاک کرد، رستگار شد \* و کسي که آنرا فرومايه کرد، زيانکار شد».

و نفس تزکيه يافته همان نفس طيب و طاهر و پاک مي­باشد.

الله تبارک و تعالي قسم ياد مي­کند که شرط فلاح و رستگاري، منوط به تزکيه نفس و پاک کردن آن مي­باشد تا آنجا که در سوره­ي شمس اين امر را الله بعد از ده قسم متوالي مي­آورد با توجه به اينکه در هيچ جاي قرآن ده قسم بدنبال هم براي بيان حقيقي نيامده است بجز در اين سوره که الله تعالي مي­فرمايد: ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ١ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ٢ وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ٣ وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا ٤ وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ٥ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا ٦ وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: 1-10]. «سوگند به خورشيد و پرتو آن \* و به ماه چون از پي [آن] در آيد \* و به روز چون آن را نمايان سازد \* و به شب چون آن را فرو پوشاند \* و به آسمان و به آن که آن را بنا کرد \* و به زمين و به آنکه آن را بگسترد \* و به نفس [انسان] و آنکه به آن سامان داد \* پس به هر نفسي نافرماني و پرهيزگاري­اش را الهام کرد \* کسي که آن را پاک کرد، رستگار شد \* و کسي که آنرا فرومايه کرد، زيانکار شد».

در آيات ديگر بيان مي‌شود که کسي وارد بهشت نمي‌شود مگر اينکه، تزکيه و تطيب و تطهير نفس نمايد همانگونه الله مي‌فرمايد: ﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ٧٣﴾ [الزمر: 73]. «و کسانيکه از پروردگارشان پروا داشتند، گروه گروه بسوي بهشت سوق داده مي‌شوند تا هنگاميکه به [کنار] آن مي‌رسند، در حاليکه درهايش گشوده شده است، نگهبانان به آنان مي‌گويند: پاک بوده­ايد، در آن جاودانه گرديد».

در اين آيه سبب دخول به بهشت طيبه بودن نفس است که ثمره­ي عبادت و غايت آن مي­باشد و همان تزکيه­اي است که رسول صلوات الله و سلامه عليه براي آن مبعوث شده است.

با اين بيان توجه خود را معطوف به دو حقيقت مي‌کنيم:

اول: تزکيه يکي از مهم‌ترين تلاش‌هاي پيامبر و نهايتي از نهايت‌هاي رسالتش مي­باشد و خواهيم دانست که آن نهايت رسالت و وجود انساني مي­باشد.

دوم: آن تزکيه باعث ورود به بهشت است و صفتي است که موصوف به آن از اهل بهشت مي‌باشد.

سوال ديگري پيش مي­آيد: چه وسيله‌اي براي رسيدن به اين نهايت، توسط الله سبحانه و تعالي مشروع گرديده و رسولش آنرا بيان فرموده است؟ و يا به معني ديگر: چگونه نفس را تزکيه و پاک نمائيم؟ و پيامبر براي رسيدن به آن چه چيزي را مهيا ساخته است؟

براي رسيدن به جواب بايد تمامي شرائع اسلام بطور کامل مورد بررسي قرار دهيم، از مسائل اعتقادي تا عبادي و معاملات، و ارتباط هرکدام را با تزکيه و تطهير بيابيم، با اين جستجو و تفحص خواهيم ديد که تزکيه شامل اعمال خاصي از مجموعه اعمال و عقايد در دين نمي­شود، بلکه تمامي شرائع اسلام و عقايد و آداب را در بر مي­گيرد و نهايت و غايت اعمال اسلام در تزکيه و تطهير مي­باشد.

فهميديم که تزکيه همان طيب و پاک بودن و دور کردن از ناپاکي مي­باشد، پس توحيد نيز تزکيه مي­باشد زيرا اعتراف و اقرار به اله واحد است که ربي بجز او نمي‌باشد و همين اعتراف و اقرار خود تزکيه است زيرا اعتراف به حق فضيلت، و انکار و لجاجت آن رذيلت مي­باشد و چه رذالتي بالاتر از آن؟

(براي هر صاحب خرد و عقلي، حقي بالاتر از الله، که آشکارتر و جلي­تر از او چيزي وجود ندارد، نمي‌باشد و انکار الله، لجاجت با وي و شرک به او بزرگترين رذيلت و ناپاکي مي­باشد) و از اين رو است که الله مي­فرمايد: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28]. «جز اين نيست که مشرکان نجس هستند»، و اين از براي نجاست قلبها و نفوسشان مي‌باشد که آميخته به شرک، لجاجت و انکار صفات الله سبحانه و تعالي است، اين نجاست از بدنهاي آنها نيست چه بسا که عده­ي زيادي از آنها ظاهرهاي پاکيزه­اي داشته باشند، ولي تا زماني که به شرک و کفر گرايش دارند، نجاستي معنوي در نفس و احساس براي آنها خواهد بود.

عبادات چه مالي و يا بدني کاري جز براي تزکيه نفس نمي­باشد، توسط آنها قلب به سمت خالق سبحانه و تعالي محکم شده و پند مي­گيرد و اين خود عامل تقواي قلب مي­شود، کسي که تقوا پيشه کند و از پرودگارش بترسد از محرمات دور مي­شود، محرماتي که پليد و ناپاک است و در مقابل آن فعل خير قرار دارد که پاکي، نيکوکاري، بِرّ و عدل است.

از اين رو نماز در راس همه­ي اعمال خير مي­باشد، زيرا پُرسودترين وسيله براي تحصيل تزکيه است، در روز و شب چندين بار تکرار شده و ياد الله در آن صورت گرفته و با اعمال ظاهري آن قلب متوجه­ي حقيقي به الله مي­شود، الله مي­فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنبکوت: 45]. «همانا نماز از فحشاء و افعال ناپسند نهي مي‌کند»، و علت اين امر تربيت دادن واعظ و ارث بردن تقوا مي‌باشد.

به همين دليل امام اهل سنت احمد بن حنبل/ اينگونه فتوا داده است که نماز در زمين غصبي باطل است که از مسائل بزرگ فقهي مي­باشد، ايشان اينگونه ديده­اند که قيام نمازگزار، نشستن و ذکر گفتنش در زمين غصبي دليلي بر کذب، دروغگوئي، افترا، و نجاست قلبش مي­باشد، زيرا اگر ذاکر حقيقي الله باشد از غصب کردن زمين ديگران خودداري کرده و آن را به صاحبش بر مي­گرداند.

دليلي محکمتر اين است که وقتي از رسول الله در مورد زني که روزها روزه مي­گيرد و شبها نماز مي­خواند در حالي که همسايگانش را آزار مي‌دهد، سوال شد؟ فرمود: «او از اهل جهنم است»[[25]](#footnote-25) حکم در اينجا آشکار است، اگر آن زن نمازگزار و روزه گير حقيقي بود از ناپاکترين ناپاکيها که آزار همسايه مي­باشد دوري مي­کرد.

همچنين در اين مورد فرموده است: «کسي که خود را از دروغ و بهتان دور نکند و به آن عمل کند الله نيازي به ترک نوشيدني و خوراکي از او ندارد»[[26]](#footnote-26)، کسي که مراعات [اطاعت] الله را کرده و با ترک غذا و نوشيدني، روزه مي­گيرد در حالي که از ترس الله خود را از سخن عمل و باطل دور نمي‌کند­، ادعايش بر خوف از خدا و تقوا باطل است و عبادت و روزه­ي او ميوه و ثمري نخواهد داشت.

بله براي ما مجاز نمي­باشد که بين عبادت اسلام و ميوه و ثمره و غايت آن جدائي بياندازيم و اينگونه بپنداريم که هدف از عبادات فقط تقرب مي­باشد، الله سبحانه و تعالي دائما عمل و ثمرش را به هم پيوند مي­دهد همانگونه که ذات عزوجل او در مورد روزه مي­فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٨٣﴾ [البقرة: 183]. «روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر نفرات قبل از شما واجب شده بود، [با عمل به آن،] باشد که از متقيان گرديد»، همچنين هدف عبادت را اينگونه بيان مي­فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١﴾ [البقرة: 21]. «اي انسانها پروردگاري که شما و نفرات قبل از شما را خلق کرده است عبادت کنيد، باشد که از متقيان گرديد».

از اين آيات فهميده مي­شود که غايت و نهايت عبادت در کل تقوا مي­باشد و آمدن کلمه­ي «لَعَّلَ» دال بر سوق دادن انسان به اميد مي­باشد و مي­دانيم که الله نيازي به اميد ندارد و هرچه را که بخواهد انجام مي­دهد، از اين رو مقصود از اميد، اميد دادن به عبادت کننده است، مطلق نبودن اين اميد بدين دليل است که اداء کننده­ي عبادت الزاماً شخص با اخلاصي نيست و ممکن است مانند منافقين که در باطن کافر و لجاجت کارند، اين طاعات و عبادات را بطور ظاهري انجام دهد.

برداشت ديگري که از اين آيات مي‌شود کسي که عبادتش براي او تقوا حاصل نمي­کند بايد بداند که در عبادتش نيرنگ وجود دارد و آن عبادت باطل است.

از شؤون عابدي که متقي و خداترس و نيکوکار است، تزکيه و پاکي مي­باشد که عبادت نيز براي همين وضع شده است و شخصي طيب و طاهر نمي­شود بجز به طاعت و عبادت­، که همان تزکيه مي‌باشند، طاعت همان بخشش، منت و نعمت الله و اولين نقش دهنده به احسان و معروفات و اعترافات انسان مي­باشد و از اين رو است که بجز به اطاعت امر الله و دوري از مناهي­اش تزکيه و پاکي صورت نمي­گيرد.

و همانا در قرآن موارد زيادي با مضمون عبادت براي تحصيل تقوا ذکر شده است از جمله:

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩﴾ [البقرة: 179].

«اي صاحبان خرد، قصاص را براي شما سبب زندگاني قرار داديم، باشد که متقي گرديد».

و ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٥٣﴾ [الأنعام: 153]. «همانا اين راه مستقيم من است پس از آن تبعيت کنيد و راههاي [ديگر] را تبعيت نکنيد که شما را از راه او جدا مي‌کنند، [الله] اينگونه به شما پند داده است، بلکه از متقيان شويد».

بدين ترتيب متوجه معني سوم تزکيه مي­شويم و آن اينگونه است که تمامي شرائع اسلام از توحيد، عبادت، نماز، روزه، زکات، حج، بر به والدين، صله ارحام، دوري از فواحش و منکرات و معاملاتي که باعث عدل و احسان مي­باشد جز براي بوجود آمدن تزکيه به آنها عمل نمي­شود، اين اوامر و نواهي بعضي به ذاته سبب تزکيه شده و بعضي ديگر نتيجه و ارث تزکيه مي­باشند و غير مستقيم به آن بر مي­گردند.

موردي که شک و شبه­اي باقي نگذاشته و دليلي محکم بر اين موضوع مي­باشد سخن الله در مورد رسولش است که مي­فرمايد: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4]. «هر آينه تو داراي اخلاق بزرگي هستي»، که اين خلق همان عمل به کتاب الله مي­باشد، کتابي که تزکيه نفس بطور کامل در آن بيان شده است، همانگونه که در صحيح بخاري داريم وقتي سعد بن هشام در مورد اخلاق پيامبر از عايشه رضي الله عنها سوال کرد، او گفت: «اخلاق او قرآن بود»[[27]](#footnote-27).

و پيامبر نيز فرموده است: «من فقط براي اين برانگيخته شده­ام تا اخلاق صالح را کامل کنم»[[28]](#footnote-28)، پيامبر با اين سخن خود کل رسالت اسلام را براي تزکيه و تطهير نفس بيان مي‌فرمايد.

بعد از آنکه فهميديم که اسلام دين تزکيه و تطهير است و پيامبر نيز جز براي آن برانگيخته نشده است، لازم است بدانيم که او اين تزکيه را چه بصورت منهج و چه بصورت عمل بطور کامل به اتمام رسانده است، زيرا دين و نعمت الله بطور کامل بيان شده است، همانگونه که مي­فرمايد: ﴿...ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا...﴾ [المائدة: 3]. «... امروز دين شما را برايتان کامل کرديم و نعمت خود را بر شما تمام کرديم و براي شما از دين اسلام راضي شديم». و معني آن اين است که مانند شؤون تقرب، هيچگونه امر ساختگي نبايد در آن رسوخ کند، و وارد شدن موارد ساختگي در دين باعث فساد و انحلال آن شده و نزد الله سبحانه و تعالي قبول و پذيرفته نمي­شود.

مسلما ديده­ايد که وقتي اين درب [بدعت و از خود ساختن] براي مسلمين باز مي‌شود، چگونه شر سرکش و بلاي عظيم داخل دين شده، و مناهج اصلاح نفس و تربيت، تحت عنوان تصوف حول دين با انواع بلايا بدون حد و حصر جمع مي­شوند، در حوزه­ي تربيت، اخلاق و تعبد، فساد شيوع پيدا کرده و رسومي به دين اضافه شده و اعتقاد فاسد مي­گردد و از شرع جز نامي باقي نمي­ماند، باب خرافات، خزعبلات و اباطيل باز شده و در پي آن شرک و عبادت غير الله سبحانه و تعالي، حادث مي­شود، در پس آن فلسفه­هاي هلاک کننده مانند وحدت وجود، حلول و ... که از عقايد هندو و ديگر کافرين گرفته شده است­، پديدار مي­گردد، اين مسئله ادامه يافته تا جائي که تکليف را از خود ساقط مي‌کنند و از اعتقاد به قدر سوء استفاده کرده و آنرا مطلق جلوه مي­دهند و با اعتقاد به اين مطلق بودن، اطاعت کننده و نافرمان [از اوامر الهي] را بطور يکسان ارزش گذاري مي­کنند و چه بسا که نافرمان را بيشتر ارج نهند...، (بحمد الله بطور کامل در کتابي به نام «الفکر الصوفي في ضوء الکتاب والسنة» آنرا بطور کامل باز کرده­ام.

در برابر اين فکر صوفي، جمود فقهي وجود دارد، کسانيکه هدف از سخن را نص آن دانسته و فقط به ظواهر بسنده کرده و معنائي در وراء آن نمي­بينند، و در نتيجه ي آن احکام قرآن و سنت در قالبهاي ساخته شده بدست بشر قرار گرفته و مانند قانوگذاري بشري با آن برخورد مي­شود اينگونه افراد با منبع اصيل قرآن و سنت مانند قالبهاي کلامي بشري از سر تعامل درآمده و احساس روحاني و تقدس را نسبت به آنها از دست مي­دهند،آنگونه که شايسته­ي تعامل با کلام الله و کلام رسولش مي­باشد، رفتار نمي­کنند، در نتيجه­ي ديد در آن قالبها، گرفتار حيله شرعي (کلاه شرعي) شده و در معاملات خيلي موارد [حرام را] حلال مي­کنند، ظاهر قراردادها شرعي ولي باطنش حرام مي­باشد که از اين قبيل مي‌توان به اين موارد اشاره کرد: تجارت «عينة»، گرفتن «محلل»، ربا خوردن به اسم تجارت و زنا با کسي بدون اجازه ولي و شهادت گرفتن از ديگران تحت عنوان «هبة».

در بين مردم تبعيت از نظرهاي شخصي انتشار يافته و هر سخني به مجرد اينکه از فلان عالم يا فلان شيخ صادر شده، حجتي در دين مي‌شود، بدين وسيله موانع برداشته و ارکان اخلاق و تزکيه­اي که دين اسلام براي آن آمده ويران مي‌شود.

منهج سلفي در ديد کلي بين دو منهج شرح داده قبلي (تصوف و فقه ظاهري) مي‌باشد، منهج سلفي، تزکيه را فقط با دين الله سبحانه و تعالي و غايتي براي فرد مسلمان مي­داند و بسوي آن حرکت مي­کند و وسايل آن را فقط آنگونه که قرآن و سنت بيان فرموده، بکار مي‌گيرد، روش تزکيه­اي بجز آنچه در آن دو آمده وجود ندارد و تزکيه فقط توسط آن دو امکان پذير است­، به همين دليل منهج سلفي، تمامي اجتهادات عبادي و سير و سلوکي را که بصورت بدعت در تصوف وجود دارد، باطل مي‌داند، اعمال باطلي مثل: عزلت جستن در خانقاه و مقابر، سر کردن با روزي باري به هر جهت، گوشه‌گيري در زمانهاي معين، ترک نظافت و پاکيزگي، صحبت نکردن با ديگران، نشستن زير نور خورشيد و همچنين آزار رساندن به نفس بدون امر شرع، خواندن اذکار ساختگي، رقص و غنا و سماع شيطاني که همه از ملزومات طريقت صوفي مي­باشد.

منهج سلفي سعي و کوشش آنها را هر چند که نامش را فتوح و کشوف نام گذارند، باطل مي­داند که چيزي جز وسوسه­هاي شيطاني و افکار فلسفي الحادي نمي­باشد، در کتابي که پيش از اين نام برديم تمامي اين مسائل عجيب را باز کرده­ايم که در صورت تمايل مي­توانيد به آن رجوع کنيد.

منهج سلفي همچنين ظاهريون و قشريون را نيز باطل مي­داند کساني که در نص گرفتار شده­اند و اهداف و غايات مسائل را فراموش کرده­اند، فقه نادرستي دارند که هر قول و سخني را در دين هر چند که دليلي هم براي آن وجود نداشته باشد حجت مي­دانند، نتيجه اين ديد حلال شدن محرمات، فساد مناهج اصلاحي، تاريکي قلب و درون و از بين رفتن نور آسماني – کتاب الله و سنت رسولش -، مي­باشد.

منهج سلفي براي اصلاح، تربيت، سلوک و تزکيه کسي را اسوه­ي برتر نمي­داند بجز رسول الله، زيرا او داراي پاکترين نفس بشري و بالاترين مقام انساني و بهترين مردم در اخلاق بود و سليم ترين راه و منهج نيز در اختيار وي بود و مي­فرمايد: «آگاه ترين شما به الله و با تقواترين شما در برابر الله، من مي‌باشم»[[29]](#footnote-29)، به همين دليل است که منهج سلفي سنت و خُلق رسول الله را بعد از کلام الله، اساس تزکيه، تطهير و تبعيت قرار مي­دهد.

بعد از پيامبر، صحابه و رجال صدر اسلام که قرآن و سنت آنها را در قول، عمل، خلق و اسوه­اي براي تزکيه تعريف مي­کند به عنوان سر لوحه انتخاب مي­کنند، کسانيکه مثالي براي زنده کردن تزکيه نفس و پاکي بودند­، هيچ قومي با آنها قابل مقايسه نيست و آنها خير القرون و پر برکت ترين امت براي اسلام بودند، بعد از صحابه کساني بودند که از صحابه به نيکي تبعيت مي‌کردند که همان تابعين بودند و بعد از آنها اسوه، علماي عاملِ هر زمان هستند که منهج سلفي شرح داده شده در قبل، توسط همگي آنها به ثمر نشست، علمائي که بعد از صحابه و تابعين منهج کتاب و سنت را در توحيد، اتباع و تزکيه تبعيت کرده و هيچگاه گرفتار شرک جلي و تاويل باطل و گمراهي سلوکي و اباطيل تصوف نشده­اند.

قيد و بند تزکيه در منهج سلفي بدين ترتيب است: يک مثال حقيقي و نه صرفاً ظاهري از کلام الله و رسولش مي­باشد، مثال حقيقي به اين معني که هم باطني و هم ظاهري، واقعي و غير ساختگي است، ايماني و بدون نفاق مي­باشد، همراه پاکي و طهارت است و از خبائث و ناپاکيها دوري مي­کند و طيب بايد باشد به شکلي که ملائکه به شخصي که بر اين منهج حرکت مي­کنند، روز قيامت بگويند: ﴿طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ﴾ [الزمر: 73]. «پاک بوده ايد، در آن جاودانه گرديد»، از الله مي‌خواهيم که مارا در کنار آن نيکان صالح قرار دهد.

اهداف دعوت سلفي

دعوت سلفي همانطور که در قبل هم گفته بوديم، دعوت به شعبه­اي از شعب ايمان و گوشه‌اي از مسائل اسلام نمي­باشد و آن يک دعوت اصلاح اجتماعي و يا يک حزب خاص نمي‌باشد، بلکه فقط دعوت به اسلام مي­باشد، اسلام به تمام معناي تمام کلمه: عزت، سروري، اصلاح، عدل و رستگاري در دنيا و آخرت.

اسلام دين الله براي تمام جهانيان است و هرگز براي کشوري خاص و طايفه يا نژادي واحد نمي­باشد، بلکه براي همه­ي اهل کره خاکي و تمامي انسانها است، بطبع دعوت سلفي نيز براي کشوري خاص و طايفه‌اي جدا شده نمي‌باشد وآن همانگونه که بيان کرديم، منهجي منظم براي فهم اسلام و عمل به آن مي­باشد.

به قضيه­ي قبلي بر مي­گرديم: همانا اهداف دعوت سلفي همان اهداف دعوت اسلامي مي­باشد و هرگز به معني حزبي ديني براي عصري خاص و يا حزب سياسي و يا ... نمي­باشد و در واقع همان منهج دعوت و راهي براي فهم اسلام و عمل به آن مي­باشد، و اما اهداف دعوت سلفي که همان دعوت اسلامي است:

اولاً: ايجاد مسلمان حقيقي:

اسلام در اولين گام ساخت فرد مسلمان را در برنامه خود دارد، ممکن است پرسيده شود جمله­ي سابق از کجا آمده است؟ اين همان سخن الله است که فرموده است: ﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ﴾ [طه: 39]. «تا زير نظر من پرورش يابي»، ساخت يک مرد مهمترين مسئله در دعوت اسلامي مي­باشد، مرد به معناي مردانگي کامل، و انسان بفهوم کامل انساني ... و همچنين زن مسلمان به معنا و مفهوم صحيح آن، مرد و زن مسلمان حقيقي داراي شرايطي مي­باشند که همان: توحيد، تبعيت و تزکيه است، مسلمان حقيقي به وحدانيت الله، شهادت مي­دهد، اوامر پروردگارش را اطاعت و تا حد توان از نواهيش دوري مي­کند، بوسيله ي دين نفسش را بر حسب تکلفش تزکيه مي­دهد، و منهج اين تربيت همان منهج دعوت سلفي است که آن را «اصول اساسي در دعوت سلفي» ناميديم.

وقتي صحبت از مسلمان حقيقي مي‌شود بدين معناست که مي‌خواهيم کفهاي روي آب که از روي باطل و بهتان خود را به اسلام نسبت مي‌دهند و مسلمان بمفهوم صحيح و شرح داده شده در قبل، را از يکديگر جدا کنيم، آن منسوبين به اسلام که براي شرک در سخن و اعتقادشان اهميت مي‌ورزند و آيات الله را تبديل و تحريف کرده و با چيزي غير از شرع الله حکم صادر مي­کنند، با سنت رسول دشمني کرده و به آن ريشخند مي­زنند، هرگز جايز نمي‌باشد حکم مسلماني به يکي از آنها داده شود، و اين مسائل را بحمد الله در کتاب خود «الحد الفاصل بين الکفر والإيمان» به شکلي کامل و آسان بيان کرده ايم.

اهم مسائل در دعوت سلفي بعد از بيان مفهوم حقيقي اسلام، تعليم و تربيت و انسان سازي مي­باشد، اهميت اين مسئله بقدري است که صلي لله عليه و سلم فرموده است: «قسم به الله! اگر الله شخصي از آنها بوسيله­ي تو هدايت کند از خيل شتران قرمز براي تو بهتر است»[[30]](#footnote-30)، هدايت شخصي واحد به اسلام نعمتي کبير و عملي بزرگ است، حال آن فرد، سرور باشد يا غلام، فقير باشد يا غني، ضعيف باشد يا قوي، همين قدر بايد براي ما کافي باشد که وقتي رسول الله رويش را از عبد الله بن ام مکتوم به سمت بزرگي از بزرگان قريش برگرداند و عرصه را بر عبدالله تنگ فرمود و با بي‌توجهي به اين مسئله که عبدالله براي طلب هدايت به سمت ايشان رفته است، به دعوت بزرگي از قريش مشغول شد، الله وي را نکوهش کرد.

ذات تعالايش مي‌فرمايد: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ٤﴾ [عبس: 1-4]. «رو ترش کرد و عراض نمود \* بدليل اينکه نابينا نزد او آمد \* چه چيز به تو خبر داد، چه بسا او پاک مي‌شد \* و پند مي‌شنيد و آن پند به او فايده مي‌رساند». در اين آيات الله عزوجل مرد کور –عبد الله ام مکتوم – را معرفي مي­فرمايد، سپس مي‌فرمايد: ﴿أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ٦﴾ [عبس: 5-6]. «و اما کسي که توانگر است \* و تو بسوي او رو مي‌آوري»، شرح مرد قريشي مي­باشد که خودش را از دعوت بسوي الله بي­نياز مي­پنداشت و پيامبر توجه خود را معطوف او کرده بود، الله فرمود: ﴿وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ٧﴾ [عبس: 7]. «و اگر هم [او] پاک نشود زياني نمي‌بيني»، بدين معني که ضرري به تو نمي‌رسد اگر آن مستکبر و مستغني را رها مي‌کردي، و بعد از آن فرمود: ﴿وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ١٠﴾ [عبس: 8-10]. «اما کسي که شتابان به نزد [تو] آمد \* و او [از الله] بيمناک بود \* پس تو از او غفلت کردي»، اين گونه مباش و از کسي که از روي ترس از الله و طلب رضايتش به سمت تو مي­آيد غافل مباش.

اين آيات به ما مي‌فهماند مهمترين مسئله در دعوت سلفي همان هدف پروردگار جل و علا مي­باشد که اعطاي هدايت است، تا کساني که الله به آنها توفيق داده، هدايت يابند و قلبشان براي اسلام گشاده گردد، حال هر کجا بوده و هر منسبي داشته باشند.

ثانياً: به وجود آمدن اجتماعي از مسلمين بطوريه بين آنها کلمة الله هي العليا و کلمة الذين کفرو السفلي برقرار گردد:

هدف دوم در دعوت سلفي ايجاد اجتماعي از مسلمين است که خشتهاي الفت بين آنها بر اساس عقيده و منهج اسلام به هم آميخته باشد، الله احکامي را در معاملات، سياستهاي کلي و صدور فرامين در دين قرار داده است، که به هيچ وجه بدون تشکيل اجتماعي ملتزم و گردن نهاده به دين الله، قابل انجام نمي­باشند.

مسلمان به معناي حقيقي آن به آرامش، راحتي و طمانينه نمي­رسد مگر در سايه­ي اجتماعي از مسلمين که به شرع الله حکم کنند و حرامهاي او را بزرگ شمرده و شعائرش را زنده نگه دارند.

با اين وجود کفار بر سرزمينهاي اسلامي چيره شده و کفر، نظام و شعائرشان را بجاي شريعت و نظام اسلامي تزريق کرده­اند، مسلمانان در تمام سرزمين‌هايشان از اين بلا مي‌نالند و با قلبي سرشار از شوق، سوز و گداز آرزو مي­کنند در زير سايه­ي نظام اسلامي صحيح قرار بگيرند، نظامي که بين رئيس و مرئوس آن محبت اشاعه پيدا کرده و ظلم و تاريکيها از بين رفته، و جان و اموال مردم در امنيت باشد، و محبت، ايثار و اخلاص به حد اعلاي خود رسيده و عزت و سروري گذشته­ي مسلمانان دوباره برگردد و بوسيله­ي آن عزت، ظلم و بي‌عدالتي و فتنه‌هائي که در اکثر بلاد مسلمين وجود دارند، محو گردند.

ولي مناهجي که در اين جهت حرکت مي­کنند انشعاب پيدا کرده و پراکنده شده­اند و هر منهجي حرکت خود را فقط بسوي هدفي واحد قرار داده است بدون اينکه از عواقب هولناک اين کار خود مطلع باشد، از اين مسائل هولناک که بدون قيد بند مي­باشند: ارتداد دست جمعي ملتهاي مسلمان است که بعد از تزريقات خطرناکي است که عقول فرزندان مسلمين را بيمار مي‌کند و از طرق فرهنگي منافي اسلام صورت مي‌گيرد، عاملي که به اين تزريق کمک مي­کند، در اختيار بودن وسائل ارتباط جمعي در دست غير مسلمانان و پيروان مناهجي تعليمي است که از استعمار خط مي­گيرند، در اين مورد مي­گوئيم: پويندگان مناهج اصلاح و دعوي اسلامي قادر نخواهند بود تا در طي يک روز و يا يک شب و با کوشش صد يا دويست و يا حتي هزار و دوهزار نفر، يک مجتمع تنومند و قوي اسلامي ايجاد کنند، بلکه جهاد و صبر طولاني و صرف زمانِ سال‌هاي متمادي در تربيت و تعليم و نشر اسلام واقعي و همکاري کامل بين تمامي حوزه‌هاي دعوت بسوي الله که بر پايه­ي اصول اساسي دعوت سلفي مشروح در قبل هستند، احتياج است.

عاملي که باعث تحريک نشدن به مناهج اشاره شده در قبل مي‌شود: تصوري از تشکيل اجتماع و حاکميت اسلامي است که آنها دارند بطور مثال آنها حکومت عثماني را براي خود الگو نمي­گيرند و حتي به حاکميت عباسي و امويين نيز راضي نمي­شوند و فقط خلافت راشدين مثل ابوبکر و عمر را مي­خواهند، اين تصور به ذاته نيک و پسنديده است ولي آن کساني که به بلاغت از تشکيل حاکميت اسلامي سخن مي­گويند و به گمان خود دعوت دهنده­ي به آن مي­باشند، به اخلاق و اعمال و علمي که آنها را از اهل آن مجتمع عظيم مي‌گرداند، زيبنده نيستند، فضيلتي که توسط آن مسئول اقامه­ي حاکميت اسلامي مي­گردند و برعکس داراي حب نفس و شح آن، ترس، استبداد، تعصب در مقابل فکر مخالف و مجادله کردن با دليل باطل، مي‌باشند، که اين امراض در عده­ي زيادي از آنها ديده مي­شود و بزرگي اين امراض بيشتر از حدي است که در اين مجال بگنجد، مسئله مهم اين است: آن بردباراني که به حاکميت اسلامي کساني که با بلاغت درباره آن سخن مي­گويند اعتقاد دارند، به اندازه­ي فاصله­ي مشرق تا مغرب از هدفي که به آن دعوت مي­دهند دور مي­باشند و به علت عجله و جهل فضيح در اجراي امور حول خودشان، قوت آنها از بين رفته و کوشش عاملين همراهشان بر باد مي­گردد.

علت دور شدن اين مناهج از اهدافشان نداشتن اصول صحيح در فهم و عملشان به اسلام، مي­باشد.

وجود اجتهاد فردي که هرگز بر اصول واحدي - که متضمن حيات امت اسلام است- قرار ندارد، باعث پراکندگي و گسستگي و نا اميدي مي­گردد، همانا جمعيت­هاي زيادي تشکيل شده­اند و نفرات زيادي را حول خود جمع کرده­اند ولي به سرعت پراکنده و متلاشي شده و وحدت خود را از دست داده­اند، زيرا اصول فهم عقيده و قانونگذاري و عمل به اسلام در بين آنها واضح و مرزبندي نبوده است.

ولي منهج سلفي تمامي اين مسائل را در نظر گرفته و پايه و اساس خود را بر اصول ثابت شده از فهم کتاب و سنت و وحدت کلمه و رسيدن به حق بنا گذاشته است و افراد خود را موافق اصول اساسي بيان شده و بطوري سالم تربيت مي­کند، اصولي اساسي که بر توحيد، تبعيت و تزکيه دلالت دارد در عين حال عالم اسلامي حاضر و تمام عقوبات عظيمي که در پا گرفتن کامل اسلام زير سايه­ي حاکميت اسلامي کامل، وجود دارد را زير نظر مي­گيرد، در حد استطاعت دست به اصلاح مي­زند و حرکت عاملين اسلامي را به آنچه امکان پذير است، يکسو مي­کند، پادشاهي تمامش در دست الله مي‌باشد: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٦﴾ [آل‌عمران: 26]. «بگو بار الها! [اي] مالکِ پادشاهي، پادشاهي را به هر که بخواهي مي­دهي و از هر که بخواهي باز مي­گيري و هر که را بخواهي عزت مي­دهي و هر که را بخواهي ذليل مي‌کني، خير به دست تو است [و] همانا بر هر کاري توانائي».

ثالثا: اقامه‌ی حجت الله:

يکي از اهداف بعثت پيامبران انذار کافرين و معاندين بود تا اينکه براي آنها در روز قيامت عذري باقي نماند، همانگونه که الله مي‌فرمايد: ﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 163-165]. «ما چنانچه به نوح و پيامبران بعد از او وحي کرديم و [چنانچه] به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و نوادگان [او] و عيسي و ايوب و يونس و هارون و سليمان وحي کرديم به تو [نيز] وحي کرده­ايم و به داود زبور را عطا کرديم \* و رسولاني [فرستاديم] که پيش از اين داستان آنان را بر تو باز گفتيم و رسولاني که حکايت آنان را بر تو بازگو نکرده­ايم و الله [بي­واسطه] با موسي سخن گفت \* رسولاني مژده‌آور و بيم‌دهنده تا براي مردم پس از [ارسال] رسولان بر الله حجتي [در ميان] نباشد و با الله عزت و با حکمت است»، و تبعيت از اين پيامبران که اين امر مهم را برپا داشتند و به ديدار پروردگارشان رفتند لازم است، اين تبعيت همان بشارت دادن انسانها به بهشت و ترساندن آنها از جهنم مي­باشد و نتيجه آن اين است که روز قيامت در مقابل الله براي اين معاندين حجتي باقي نمي­ماند، همانگونه که الله مي­فرمايد: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108]. «بگو: اين راه من است و من با بصيرت [و بينش] بسوي الله دعوت مي­دهم و پيروان [من نيز چنين مي­کنند] و الله پاک است و من از مشرکان نمي­باشم»، تبعيت از رسول جانشيني وي در کارهاي مهم مي­باشد – بجز نبوت و رسالت- مانند: جهاد با کافرين، اجراي احکام الله و دعوت به سمتش، تبشير و تنذير نيز مي­باشد که بجز آنها از ديگر مسائل واجب در تبعيت از انبياء و مرسلين مي‌توان از باقي ماندن در منهجشان ياد کرد.

دعوت شده به اسلام اگر اجابت کند و هدايت شود، هدف اول دعوت محقق مي­گردد در حالي که توامان هدف سوم نيز صورت گرفته است و بايد در نظر داشت که ما علت هدايت وي نيستيم و فقط حجت را بر او تمام کرده­ايم تا براي او نزد الله تبارک و تعالي عذري باقي نماند، در اين باره الله تعالي مي­فرمايد: ﴿لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [البقرة: 272] «هدايت آنها بر تو نيست ولي الله هرکه را بخواهد هدايت مي­کند»، و همچنين: ﴿إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ﴾ [الشوری: 48]. «بجز ابلاغ چيزي بر تو نيست»، و: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ﴾ [النازعات: 45]. «تو فقط ترساننده هستي»، و دانسته­ي ما از اين مطلب اين است که فقط دعوت بر ما تکليف شده است و هدايت فعل الله سبحانه و تعالي مي­باشد و خود الله است که هدايت را براي هر کدام از بندگانش که بخواهد به شکل توفيقي و احسان به جريان مي­اندازد، از الله مي­خواهيم: ما را از کساني قرار دهد که خير را به دستان آنها جاري مي‌کند و اوست شنواي دانا.

اين هدف از اهداف دعوت بطور خلاصه اينگونه بيان مي­گردد که اگر دعوت کننده بسوي الله موفق نشد و دعوت شده، بسوي الله تبارک و تعالي هدايت نشد نبايد دعوت کننده اينگونه تصور کند که عمل و دعوتش بيهوده بوده است بلکه واجبي از حق را ادا کرده است که همان اقامه­ي حجت براي الله مي­باشد و آن شخص دعوت شده­ي معاند را روز قيامت در برابر پروردگارش بدون عذر گذاشته است.

اقامه­ي حجت اصل اسلام است که با شهادتيني که در ارکان دين گنجيده است شروع مي‌شود و البته کسي که شهادتين بر زبان جاري کند و بپندارد بدون نماز در قيامت از نجات يافتگان است بايد درباره­ي اين [کار غلط] وي اقامه­ي حجت با قرآن و احاديث صورت گيرد، اقامه حجت نه تنها در ارکان دين صورت مي­گيرد بلکه بايد در واجبات و حرامهاي عمومي هم صورت گيرد.

و اما در مورد اقامه­ي حجت با مسلمان معاند – در شان يک مسلمان نيست که در ترک واجب و فعل حرام عناد ورزد- اين کار عملي واجب است و جزء دعوت بسوي دين الله تبارک و تعالي محسوب مي­شود، و اين مسئله نيز خاص دعوت سلفي است که همه­ي اصول اسلام و فروعاتش و آداب و مستحباتش را در دستور کار خود قرار مي­دهد، بدين صورت که عمل بطور کامل و در هر زمان به زير سايه­ي اسلام مي­رود، کوتاهي در عمل به سنت موجب کوتاهي در عمل به واجب مي­شود و کوتاهي در عمل به واجب شخص را به کوتاهي و نقصان در توحيد، سوق مي­دهد و ...، بدين جهت است که حفاظت شريعت اسلامي بطور کامل و با علم و آگاهي يکي از غايتهاي منهج سلفي در فهم اسلام و عمل به آن مي­باشد.

در همين راستا در منهج سلفي در توضيح سنتهاي فراموش شده يا بيان واجبي کوتاهي نمي­گردد زيرا ما اين فرعيات را نشأت گرفته از اصلي، اصيل مي­دانيم و آن همان عرضه­ي دائمي اسلام به شکلي کامل و پاک در همه­ي عرصه­هاي تاريخ مي­باشد تا شخصيت فرد مسلمان واضح و آشکار و جدا شده از ديگران باشد و اين عمل ادامه مي­يابد تا زماني که زمين و آنچه در آن است به سمت الله برگشته [و قيامت بر پا شود].

ولي کساني که از مناهج ديگر تبعيت مي­کنند، هدف خود را بر گوشه­اي از اسلام معطوف کرده و در بقيه آن اهمال مي‌ورزند، خود را محدود به آن قسمت دين کرده و ديگران را نيز به آن تحريک مي­کنند و اين کارهاي آنها دليلي ندارد بجز نداشتن شناخت کافي از حقيقت دين، ترک قسمت، گوشه و يا بخشي از دين نتيجه­اي نخواهد داشت جز عداوت و دشمني، همانگونه که الله مي­فرمايد: ﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ١٤﴾ [المائدة: 14]. «و از کساني که گفتند: ما نصري(مسيحي) هستيم، از آنان پيمان گرفتيم، آنگاه بخشي از آنچه را که به آن پند داده شدند، فراموش کردند. پس بين آنها تا روز قيامت دشمني و کينه افکنديم و الله آنان را به آنچه مي­کردند، خبر خواهد داد»، در اين مورد الله به ايمان يهود عيب وارد مي‌فرمايد که چرا به بعضي از کتاب ايمان آورده و به بعضي ديگر کفر مي‌ورزند که کفر آنها چيزي نيست جز ترک کردن عمل به قسمتي از کتاب، مسلماً اين مسئله در مورد مسلماناني که قسمتي از آنچه الله نازل فرموده و يا پيامبر آنرا واجب دانسته است، فراموش کنند نيز مصداق پيدا مي­­کند.

ولي دعوت سلفي، دعوت به تمامي ارکان اسلام و مناهجش مي­باشد، کما آنکه الله مي­فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٠٨﴾ [البقرة: 208]. «اي اهل ايمان! بطور کامل به اسلام درآئيد و از راههاي شيطان تبعيت نکنيد، همانا او بر شما دشمني آشکار است»، و عمل به بخشي از شريعت و ترک قسمتي ديگر که تبعيت از خطوات شيطان مي­باشد، مسئله­اي است که بسياري از فعالان حرکت‌هاي اسلامي به آن گرفتارند، واجباتي را ترک کرده و مرتکب بسياري از محرمات مي‌شوند و بهانه آنها اين است که در دعوت مصلحت انديشي مي‌کنند و ...

خلاصه: اقامه­ي حجت بيان هميشگي اصول اسلام و فروعاتش مي­باشد، بدين صورت که حقي پوشيده نماند و عذر همه بر طرف گردد و عدولي از فعل واجب و ترک حرام باقي نماند.

رابعاً: عذر آوردن نزد الله با اداء امانت:

دعوت بسوي الله تبارک و تعالي يک واجب حتمي در اسلام است، و امانتي بر گردن هر مسلماني مي­باشد که به او علمي رسيده و الله نيز در نشر و ابلاغ به او قدرت داده است، براي اين مسئله دلايل بسياري وجود دارد که يکي از آنها قول الله تعالي مي­باشد که: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [آل‌عمران: 110]. «شما بهترين امتي هستيد که براي مردم پديد آورده شده است، [که] به کار شايسته فرمان مي­دهيد و از کار ناشايست باز مي­داريد». و اين معني را در بر دارد که تا زماني که مسلمانان به اين دستور الله عمل نکنند بهترين امتها نخواهند بود، دليل ديگر اينکه الله تعالي مي­فرمايد: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [آل‌عمران: 104]. «امتي باشيد که به خير دعوت مي­دهد و به امر شايسته فرمان مي­دهد و از کار ناشايست باز مي­دارد»، و نقش کلمه «منکم» در اين آيه بدء مي‌باشد و دال بر تبعيض ندارد و بدين معني است که امتي دعوت کننده بسوي خير باشيد، همانگونه که در کلام عرب داريم: لِيکن منکم رجل صالح، بدين معني که مردي صالح باش، از دلايل ديگر سخن پيامبر مي‌باشد که فرموده است: «هر کدام از شما منکري را ديد با دستش آنرا بر طرف کند و اگر نتوانست با زبانش و [باز هم] اگر نتوانست در قلبش آنرا زشت بدارد که اين آخرين ذره­ي ايمان است»[[31]](#footnote-31)، و البته که دلايل زياد و غير قابل شمارشي براي اين مسئل وجود دارد.

مسلمان وقتي بسوي الله دعوت مي­دهد فقط امانتي را که ذکر کرديم بيان اداء مي‌کند و بار مسئوليتي را که در قبال الله دارد خالي مي‌کند، همانگونه که الله از زبان پند دهندگاني از بني اسرائيل به برادرانشان که حرام بودن کسب در روز شنبه را رعايت نمي­کردند و متجاوزانه به شرع الله، ماهي صيد مي­کردند، مي­فرمايد: ﴿مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: 164]. «تا نزد پروردگارتان [براي ما]، عذري باشد و باشد که آنها پرهيزکاري کنند». و وقتي مردمي که ناميد از ضلالت و گمراهي آن مجرمين بودن به نهي کنندگان از منکر مي­گفتند: ﴿لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا﴾ [الأعراف: 164]. «چرا گروهي را که الله آنان را نابود يا آنان را به عذابي سخت عذاب خواهد کرد، اندرز مي‌کنيد؟»، آنها در پاسخ مي­گفتند: ﴿مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ﴾ «تا نزد پروردگارتان [براي ما]، عذري باشد و باشد که آنها پرهيزکاري کنند»، دعوت بسوي الله را جدي مي­گيريم تا در برابر پروردگارمان عذري داشته باشيم، عذري از اين بابت که امانت را اداء کرده­ايم تا بلکه کساني که از دعوت آنها نااميد شده­ايم به الله سبحان اميدوار شوند، البته که علم هر چيز در نزد ذات يکتاي اوست.

به اين ترتيب دعوت کننده سلفي بايد حواس خود را متوجه اين مطلب کند که داراي دو هدف است و گريزي از آنها نمي‌باشد:

اول: با بجا آوردن امانت از الله عذر بخواهد.

دوم: حجت الله را براي خلق معاندش اقامه کند.

و اما دو هدف باقي مي­ماند که فقط به دست الله محقق مي­گردد و ان شاء الله که هر دو را محقق گرداند و جلال دهد، و آن دو نيز همان:

هدايت مردم و اقامه‌ي قانون شرع بر روي زمين است.

در مورد اول يعني هدايت مردم الله مي­فرمايد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: 56]. «همانا تو آن کسي را که دوست داري [نمي­تواني] هدايت کني ولي الله هر که را بخواهد هدايت مي­کند»، و در مورد دوم نيز مي­فرمايد: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55]. «الله کساني از شما که ايمان آورده­اند و کار شايسته کرده­اند، وعده داده است که بي‌شک آنان را در اين سرزمين جانشين مي­سازد، چنانچه کساني را که پيش از آنان بودند، جانشين ساخت. و [آن] دينشان را که برايشان پسنديده است، براي آنها استوار دارد و برايشان پس از بيمشان، امنيت جايگزين مي­کند. [زيرا] مرا پرستش مي­کنند و ذره‌اي به من شرک نمي­ورزند و کساني که بعد از اين کفر بورزند، آنان همان فاسقانند». و در مورد خلافت امرش مي­فرمايد: ﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [یوسف: 21]. «الله بر کارش تواناست ولي اکثر مردم نمي­دانند».

و به تحقيق تعجيل در اين امور فقط از کساني صورت مي­گيرد که به سنتهاي الهي در مورد مردم، واقف نيستند، وبي پوينده­ي منهج سلفي هرگز از دعوت مايوس نشده و سدي جلوي خود نمي­بيند، چرا که حداقل نصف مرادش را با دعوت محقق کرده است و نصف ديگر يعني هدايت انسانها و تمکن اهل ايمان بر زمين، فقط بسته به فضل الله مي­باشد، و الله فضلش را به هر که بخواهد [بر اساس حکمت و عدل خودش] عطا مي­کند و الله گستراننده­ي دانا مي­باشد، اين همان نيمه­ي دوم هدف دعوت دهنده سلفي است که به فعل الله و فعل بنده بستگي دارد و بايد آگاه بود که پيروزي و ياري نخواهد بود جز از طرف الله، همانگونه ذات تعالايش مي­فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ [محمد: 7]. «اگر الله را ياري دهيد شما را ياري مي‌دهد و قدمهايتان را استوار مي­گرداند».

الله عزوجل نصر و ياري نخواهد داد مگر اينکه در مرحله­ي اول مؤمن حقيقي بوده و بعد از آن تبعيت از مناهج اول اسلام، در ايمان و عمل را دارا باشيم و با بصيرت به بسوي الله دعوت داده و جان و مال در اين راه صرف کنيم و بدانيم کسي که جهاد کند براي خودش جهاد کرده است و الله از تمامي جهانيان بي­نياز است.

ما تمامي انسانها از مشرق تا مغرب را دعوت مي­دهيم تا به دعوت سلفيت ايمان آورند، بعد از پاک شدن و محقق گرديدن قضايا و شناخت اين منهج آن مردم خواهند دانست، تنها منهج براي فهم اسلام و عمل به آن همان سلف است و توسط آن طعم ايمان و لذت آن را خواهند چشيد، زيرا ايمان آنها از روي يقين و علم خواهد بود و نه تقليدي و تعصبي و از روي ناداني، کوشش آن مردم، در عمل به دين کوششي مستندانه و عالمانه و با قلبي مطمئن خواهد بود و نه بر اساس احساسات و بطور موقتي که سرعت آن مضمحل و نابود مي­گردد.

ويژگیهای خاص دعوت سلفي

1- تحقق توحيد:

از حقايق اساسي فهم دين اين است، درک شود، نهايت دين و هدف نهائي آن يگانه دانستن خداوند سبحانه و تعالي مي‌باشد و در واقع توحيد نهايت و غايت دين است:

اگر به ارکان ايمان رجوع کنيم، ديده مي‌شود که اصل آن «لا اله الا الله» مي­باشد و بعد از آن ايمان به ملائکه، پيامبران، کتب آسماني، روز قيامت و قضا و قدر از ارکان ايمان مي­باشد و هر پنج رکن نامبرده به رکن اول يعني «لا إله إلا الله» بر مي­گردند، ملائکه سربازان آن اله واحد مي­باشند، کساني که او را عبادت و اطاعت کرده و [در همه ي مسائل] يگانه­اش مي­دانند، پيامبران دعوت دهندگان بسوي آن اله واحد مي­باشند، کتابهاي آسماني شامل: امر و نهي آن اله، پند دادن، بيان صفاتش و جزاء و پاداشي است که آن اله واحد در قبال اهل طاعت و اهل سرپيچي به انجام خواهد رساند، و روز قيامت زماني است که اله واحد تعيين کرده است تا در آن حساب خلقش را يکسره فرمايد[[32]](#footnote-32)، قضا و قدر نيز فعل و قدرت ذاتش مي­باشد، همچنين هر چيزي که به اين پنج رکن در مسائل عقيده بر مي­گردد به نوعي به آن اله واحد مربوط مي­شوند: بهشت سرزمين اوليائش است و جهنم مکان دشمنانش به سبب دشمني آنها، به همين ترتيب مسائل داخل قبر و حساب و کتاب روز قيامت و ...، تمامي اين مسائل از امور غيبي هستند که مخلوق به تدبير او و به جريان انداختن و مشيت ذات سبحانش مي‌باشند، و همه ي مسائل عقيده و کليه شعب ايمان به چيز واحدي بر مي­گردند که همان ايمان به اله واحد سبحانه و تعالي مي­باشد.

تمامي اين مسائل در باب عقيده قرار داشت و اما عمل: که آن نيز نهايش براي توحيد است: برترين اعمالي که عبادت محسوب شده و بعد از توحيد بالاترين منزلت را در ارکان اسلام دارد، همان نماز مي­باشد و ...، هر عبادتي که نام برده شود وسيله­اي براي تقرب به آن اله واحد است.

برترين تقرب جستن با اقامه­ي نماز صورت مي­گيرد زيرا آن مناجاتي بين بنده و پروردگار مي­باشد و توسط آن عبوديت به شکر جلي و ظاهري آشکار مي­شود، مخصوصا هنگام سجود که کمال ذلت مخلوق را در برابر پروردگار و خالق و مولايش سبحانه و تعالي، بيان مي­دارد و اين همان سخن پيامبر مي­باشد که فرمود: «نزديک‌ترين حالت بنده به پروردگار هنگامي است که او در سجده است»[[33]](#footnote-33)، و وقتي بنده خود را مقابل الله ذليل مي‌کند توسط آن به پروردگارش تقرب مي­يابد و الله او را دوست داشته و به درجه­ي «اواه» مي­رساندش، در مورد ديگر ارکان نيز همين گونه است، روزه: ياد آور شدن الله و آموزش تقواست، زکات: محبت و کمک به فقير براي کسب رضاي الله است و حج: هدفي در آن وجود ندارد جز ابراز تعظيم و بزرگي و يگانه شمردن خالق سبحانه و تعالي.

بعد از عبادات وقتي به حدود اسلام مي‌رسيم مي‌بينيم که حدود همان شرع الله است، و مرزي است که توسط آن اعمال مجاز و غير مجاز از هم جدا مي­شوند آنها جزائي هستند که براي اهل معصيت در دنيا قرار داده شده است­، از اين رو است که حدود مسئله­اي توحيدي و يا مربوط به آن است که عبادت اله واحد محسوب مي‌شود­، در مورد ديگر معاملات نيز که در حدود و شرع الله سبحان مي­باشند، مسائلي است که الله براي خلقش به آنها راضي شده است، و هر کس در مسئله­اي اختلاف کرده و يا از امر الله سرپيچي کند اين آيه در مورد او مصداق پيدا مي­کند: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [یوسف: 40]. «آيا فرمانروائي براي [کسي] جز الله وجود دارد؟ امر کرده است تا بجز او را عبادت نکنيم»، همچنين اخلاق زماني اخلاق صالح محسوب مي­شود که موافق شرع الله باشد­، و کسي که به اخلاق نيک آراسته است ثوابي نخواهد برد مگر اينکه آنرا براي رضاي الله انجام دهد، نيکي کردن به پدر و مادر، فاميل، همسران، همسايگان، دوستان صميمي و غير صميمي و عادل بودن در برابر مردم، مهرباني و توجه به فقير و مسکين، راستگوئي و شجاعت همگي از اخلاق پاک مي­باشند و پاک بودن آن اعمال در گرو باقي ماندن در حدود امر الله است، در نيکي به پدر و مادر شرع حدودي را بيان کرده است و اين نيکي­، نيکي نخواهد بود بجز زماني که موافق شرع و حدود الله باشد و عمل به اين نيکي ثواب نخواهد داشت مگر وقتي که اين کار براي رضاي الله صورت گيرد، همانگونه که الله جل و علا مي­فرمايد: ﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء: 114]. «در نجواي بسيار خيري وجود ندارد بجز [آنکه] کسي به صدقه يا کار شايسته يا اصلاحي بين مردم فرمان دهد، و هر کس اين کار را براي بدست آوردن خشنودي الله انجام دهد، پاداش بزرگي به او خواهيم داد».

الله سبحانه و تعالي بيان مي­فرمايد که صدقه و امر به معروف و اصلاح روابط بين انسانها از خيريات مي‌باشد، و بعد از اين مطلب، بيان مي­دارد که به ثواب اين خير نمي­رسيد بجز آنکه آن را براي کسب رضاي الله انجام دهيد.

با يک نگاه سريع به کليه­ي عقايد، عبادات، معاملات و اخلاق در اسلام براي ما روشن مي­شود که هدف و نهايتي در پشت همه­ي آن اعمال وجود دارد که همان توحيد الله سبحانه و تعالي مي­باشد، اين بدين معناست که توحيد بزرگترين مسئله­ي دين است و واجب است به شکلي سالم و کامل شناخته و ياد گرفته شود­، مسئله­اي که تمامي فروع دين از کوچک و بزرگ به آن مربوط مي­شود.

چه بسا که همگي پيامبران صلوات الله عليهم مبعوث نشده­اند جز براي توحيد، همانگونه که الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36]. «همانا در بين هر مردمي، رسولي برانگيختيم [تا] که الله را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب ورزند»، و همچنين مي­فرمايد: ﴿قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾[الأنبياء: ١٠٨]. «بگو: جز اين نيست که به من وحي مي­شود که معبودتان، فقط معبودي است يگانه».

مي بينيم الله تاکيد را با صيغه­ي حصر(منحصر کردن) بيان مي­دارد و بدين معني است که: وحي نشده است بجز براي اين مسئله و از اين رو دعوت رسول هدفي ندارد جز توحيد زيرا وحي­اي بر او صورت نگرفته مگر براي توحيد.

از اين جهت، دعوت سلفي معاصر و گذشته، عاملين و پرچم دارانش را به حرکت نيانداخته­اند – و براي آنها هم جايز نمي­باشد – بجز براي خالص کردن دين براي الله و باز کردن مسئله­ي توحيد و فهماندنش به شکلي صحيح و ... و به عبارت کلي، توحيد به تمام معناي آن.

شناخت الله بر اساس آنچه خودش و رسولش او را توصيف کرده­اند، اصل و آغاز توحيد مي­باشد، گريزي جز راه شناخت صحيح وجود ندارد و اين راه شناخت صحيح بجز با کتاب الله و سنت رسولش قابل پيمودن نمي­باشد، آيا مي­شود کسي به پروردگار ايمان بياورد در حالي که وي را نمي­شناسد و چگونه اين شخص آنچنان که شايسته ي ذات الله مي­باشد او را به وحدانيت قبول کند؟ بله بايد به الله چنان گواهي و شهادت داد که ذات سبحانش خود را به آن صفات عظيم معرفي فرموده است، صفاتي مثل: رحمت، علم، شنيدن، ديدن، برتري بر مخلوقاتش و محبتش بر اطاعت کنندگان و بغضش بر نافرمانان کافر، قرار گرفتنش بر عرش که بالاي همه­ي مخلوقاتش مي­باشد، سخن گفتنش با پيامبران و همچنين روئتش توسط مؤمنين در بهشت و انجام گرفتن خواست او در [جزا و پاداش] براي کسانيکه دوستش دارند و يا با او دشمني مي­ورزند و ... و ديگر صفات عظيم و بزرگي که خود را با آنان توصيف فرموده است، ذات او سبحان است و چگونه مي­توانيم همانگونه که خودش را وصف و ثنا فرموده است، او را توصيف و ستايش کنيم؟!.

بعد از اين اصل توحيد، اصول ديگر توحيد قرار مي­گيرد، مثل دوست داشتن آن معبود و تقرب به سمت ذات واحدش و کنار گذاشتن تمامي شرکيات مثل طلب دعا از غير الله و احساس نياز به غير او و ترسيدن از دشمنانش و همچنين ترک خرافات و وَهميات، از اصول توحيد نسبت دادن بخشش به الله و دانستن تمامي خير از او و بدانيم ضرري دفع نمي‌شود بجز به خواست او.

بعد از اين اصول توحيد پياده کردن حکم شرع بر زمين و رجوع کردن به قرآن و سنت، مطرح مي­شود، مرحله­ي بعد در اصول توحيد، خالص کردن نيات در طاعات و اميد به پاداش و ترس از عقوبت و اعمالي است که انسان توسط آنها تقرب مي­جويد و... و اين مراحل تا اصول فرعي بسياري ادامه مي­يابد و هر کسي بايد بدنبال آنها رفته و آنان را ياد بگيرد و به مقتضاي آن عمل کند، الله را به حق شناخته و به اندازه [حق انساني] براي او بندگي کند.

دعوت سلفي همه­ي اين موارد را مورد توجه خود قرار مي­دهد بطوري که ابتدا به کليت توحيد الله دعوت مي­دهد سپس به شرح و تفصيل فرعيات و شاخه­هاي آن مي­پردازد، روزي براي کسي که خود را سلف مي‌نامد گذران نمي‌شود بجز اينکه در درجه­اي از توحيد رشد يابد و مسئله­اي از مسائل توحيد بر او افزوده شود و هر روزي که براي او سپري مي­شود به حول و قوت و توفيق الهي، الله را مورد ستايش قرار داده و به شکلي خالص و توحيدي بر دينش مي­افزايد.

به اين شکل دعوت سلفي از کليه داعيان ديگر که خود را به اسلام نسبت مي‌دهند جدا شده است، منهجهايي دعوي که از جزئيات دين شروع مي­کنند، بطور مثال اول سعي مي­کنند تا حاکميت و سياست را اصلاح کنند در حاليکه اين کار جزئي از جزئيات اسلام مي­باشد، وقتي در اين راه قدم بر مي­دارند نياز مي­بينند که از بين مردم براي خود يار بگيرند و آن مردم از آنها بيزاري نداشته باشند، براي بدست آوردن دل مردم راهي وجود ندارد بجز سکوت در بر عقايد غلط آنها، از اين رو در جمعيت و گروه آن داعيان کساني همراه مي­شوند که راه را بر اساس نيات [شوم] خود مي­بينند، و آن افراد داراي سوء نيت، از اين قبيل افراد هستند: مشرکين و کساني که طلب دعا از غير الله مي­کنند و همچنين تابعين هواي نفس مثل رياست طلبان و ...، همچنين در راستاي جمع کردن مردم در بسياري از بدعتهاي اعتقادي و خرافي سکوت کرده تا اينکه نکند مردم از آنها فرار کنند و اسمي براي اين کار خود اختراع کرده­اند و آن کار را «مصلحت دعوت» مي­نامند، بسياري از حرامها را حلال و بسياري از طاعات را حرام مي­کنند و اين رفتار آنها را تنها به يک حزب سياسي تبديل مي­کند که فقط مصلحت حاکميت و سياست خود را مي­بيند، ولي در اسلام مصلحت دعوت اساسش توحيد کامل است و رياست، حاکميت و سياست را تنها قسمتي از دين مي­داند و هرگز اصل دين نمي­باشد، در مورد اين افرادي که بر منهج قرار گرفتن اصل بر حاکميت و سياست حرکت مي­کنند مي­گوئيم: بر اساس نص کتابهايشان آنچه را عمل نيک معرفي مي­کنند مثل احسان، زيارت، عبادات، و ساخت مسجد و ... براي چيزي نيست جز همان هدفشان که حاکميت و سياست است و مسلماً بين کسي که اين اعمال نيک را براي توحيد و الله انجام مي‌دهد با کسي که هدفش حاکميت است، فرق وجود دارد، هر چند که اين کار به نام اسلام صورت گيرد، درست است که در دعوت سلفي در جهت اصلاح حاکميت و سياست حرکت صورت مي‌گيرد ولي اعتقاد بر اين است که آن قسمتي از مسائل دين مي­باشد و هر چيزي بايد در منزلت و مقام خود بصورت عادلانه قرار گيرد، تلاش به اصلاح بايد به اندازه و تناسب داعيان و کوشش کنندگان اين راه باشد، که همان دعوت فرمانروايان خير خواه مردم، به سمت الله مي­باشد و تمامي حاکماني که حکم خدا را تا آنجا که به آنها نعمت داده، در مورد خودشان اجرا مي­کنند، بسوي اين مسئله، دعوت داده شوند، و افراد اين مناهج اصلاح اجتماعي هستند که در مورد حاکمان مسلمان اينگونه شايعه مي­سازند که آنها به بخشي از اسلام عمل کرده و در قسمت ديگري کوتاهي مي­کنند و اي کار را براي اين انجام مي‌دهند که بين حاکم و اسلام جدائي بياندازند و در نتيجه­ي آن، دعوت خود را که همان حاکميت طلبي است مثبت جلوه داده و استمرار آن را حفظ کنند و ديد آنها اينگونه است که غايت احکام اسلام براي [حفظ] وجود آنها مي­باشد ولي خود به آن متوجه نبوده و در حالي که عده­ي زيادي از آنها بر اين مسئله واقف نيستند­، توسط علمشان دشمني مي­ورزند، همچنين نگرش آنها باعث تعصبشان در دعوت شده و حب چيرگي بر بقيه و سوق دادنشان به اين امر که خير رساندن به مردم فقط از راه آنها امکان پذير است، مي‌شود و در نتيجه با برادرنشان در امر دعوي دشمني مي­کنند و از اينکه ديگران به هدفشان برسند ناراحت مي­شوند، درست مانند دشمني احزاب سياسي با يکديگر، هرچند که آن ديگران مسلماني مثل آنها و حتي بهتر از آنها باشند ويا اصلاح کننده­ي آنها در حکم خودشان باشند.

اين بيان کساني است که در امر دعوت جزئي از جزئيات اسلام را برگزيده­اند و آن را هدف و غايت کارشان مي­دانند، از ديگر اين افراد مناهج اصلاح اجتمائي مي‌توان کساني را نام برد که بطور مثال با نوشيدن شراب و يا اختلاط زن و مرد و نهايتا فسق و جور را دشمن دانسته و آنرا نهايت دعوت مي­دانند، از جمله اين افراد نيز داعيان به نيکي و احسان و توجه به فقراء و يتيمان را مي‌توان نام برد، همه­ي اين جمعيتهاي دعوي در جزئي از جزئيات دين توقف کرده و با اين [توقف] عمل و سعي خود را باطل مي­کنند و به چيزي نمي‌رسند بجز نتايج کوچکي و تلؤلؤ آنها در دايره کوچکي از علم و عمل قرار مي­گيرد، پراکنده شده و متلاشي مي­گردند و کساني که در بين آنها نيات پليد و حب جاه و مقام دارند، جاي آنها را مي­گيرند، اين امور از اجزاء اسلام مي­باشد و اگر کسي آنها را برگزيند بايد در چهارچوب کلي دعوت اسلامي کامل قرار دهد و آن اجزاء را در قالب توحيد و خالص کردن دين براي خداوند سبحانه و تعالي پيگيري کند.

پوياي راه سلفي اول بايد در خالص کردن دين براي الله و محقق شدن توحيد گام همت گمارد، سپس هر کدام از تکاليف دين اسلام را در جاي خود بجا آورد، مثل: حاکميت، سياست، قضاوت و اقامه­ي حدود، پاک کردن اجتماعات از فساد و تربيت مردان و زنان بر اساس دين حق در عبادات و معاملات و اخلاق، به عقيده من، اين پوينده سلفي، پوينده­ي راه صحيح و بي­عيب است که همان راه دعوت پيامبراني مي­باشد که در رأس آنها محمد بن عبدالله قرار دارد، کسي که در دعوت، اول به توحيد مي­پرداخت سپس هر عملي را بجاي خودش دعوت مي­فرمود، کما آنکه خوراکيها در مکه حرام شدند در زماني که رها شدن از آنها براي مسلمين ممکن بود و ... اين امر بر نماز و اخلاق و دعوت و صبر بر آزار و اذيت و بعضي معملات که در جامعه ي مکي ممکن بود، نيز واقع شد، سپس در جامعه­ي مدينه قتال و زکات و حج و ... کما في سابق مورد تشريع قرار گرفت.

ما مي‌دانيم دين در زمان زندگي پيامبر کامل شد و هيچ فرضي از فرضيات و واجبات دين را نمي­توان حذف کرد، ولي اين امر وجود دارد که اهل دعوت و جهاد که آن دو اوامري از دين مي‌باشند بايد در حد وسعشان اين دو کار را انجام داده و خود را با اين امر الله مطابقت دهند: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16]. «از الله تقوا پيشه کنيد تا آنجا که مي‌توانيد»، و اين امر [دعوت] بايد بر اساس منهج و موافق سنت پيامبر و در راس قرار دادن تحقق توحيد باشد سپس بعد از آن، دعوت به عمل صالح با توجه به قدرت، توانائي، اولويت بندي و تناسب محيطي، صورت­ گيرد و همچنين بايد سياستي براي مسلمين در نظر گرفته شود که در طي آن، دين به شکل کامل در تمام جزئياتش از جمله: سياست، اقتصاد، وسايل اتباط جمعي و اخلاق پياده شود و البته بايد در نظر داشت تمامي اين موارد بايد در چهارچوب توحيد که غايت و هدف عمل اسلامي است، گنجانده شود.

اين بزرگترين امتياز منهج سلفي است که آنرا از ديگر مناهج جدا مي­کند، و اگر به اختصار بخواهيم دعوت سلفي را بشناسيم مي‌گوئيم: آن همان دعوت به توحيد است، و توحيد يعني فهم کاملي از دين که در قبل آنرا شرح داديم.

... و مهرباني و کمک به فقير براي جلب رضاي الله و رفتن به حج که نيتي جز بزرگ شمردن و تعظيم و توحيد خالق سبحانه و تعالي، در آن وجود ندارد.

2- محقق شدن يکپارچگي و وحدت:

دعوت اسلامي، دعوتي است براي تمامي انسان‌ها، الله به رسولش محمد مي­فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158]. «اي مردم! من رسول الله هستم بسوي همه­ي شما»، و همچنين: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ﴾ [سبأ: 28]. «ما تو را به رسالت نرسانديم بجز براي همه­ي انسان‌ها»، و پيامبر در مورد امتيازش بر بعضي از پيامبران فرموده است: «پيامبراني بوده­اند که فقط براي قوم خاصي مبعوث شده اند [ولي] من براي تمامي انسانها برانگيخته شده­ام»[[34]](#footnote-34)، نبايد ناديده گرفت آيات و احاديث در اين مضمون بسيار زيادند.

در مورد مردمي که در اين رسالت عظيم [اسلام] با يکديگر اختلاف مي­ورزند و بعضي ايمان آورده و بعضي به کفر مي­گرايند، الله تعالي مي­فرمايد: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ فَمِنكُمۡ كَافِرٞ وَمِنكُم مُّؤۡمِنٞ﴾ [التغابن: 2]. «اوست که شما را خلق کرده است که بعضي کافر و بعضي مومن مي‌باشيد»، و الله سبحانه و تعالي به بندگاني که ايمان آورده­اند امر مي­فرمايد که برادر باشند: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: 10]. «جز اين نيست که مسلمانان برادر يکديگرند»، و پيامبر مي‌فرمايد: «ايمان کسي از شما کامل نمي‌شود بجز آنکه، آنچه را براي برادرش دوست دارد، هماني باشد که براي خودش دوست مي­دارد»[[35]](#footnote-35)، از اين حديث اين برداشت مي‌شود که نبودن اخوت، برابرِ نبودن ايمان است، از ديگر موارد، اشاره کردن به يکي از علامتهاي نفاق است که: به فجور افتادن در هنگام خصومت مي‌باشد[[36]](#footnote-36) و که همان مبالغه­ي در آن است، در مورد زياد کردن اين اخوت و برادري آيات بسيار و احاديث زيادي وجود دارد که بيانگر امر به برپا کردن اين اخوت و نهي از فرقه­اي شدن و تفرق و وعده­ي عذاب بر آن مي­باشد، کما اينکه الله مي­فرمايد: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ [آل‌عمران: 103]. «همگي به ريسمان الهي چنگ زنيد و پراکنده نشويد و [آن] نعمت الله که دشمن يکديگر بوديد و بين قلبهاي شما الفت برقرار کرد، را يادآور شويد و به [آن] نعمت برادر شديد، و بر لبه­ي گودالي از آتش بوديد و شما را از آن رهانيد، الله نشانه‌هاي خود را بدين گونه روشن مي­سازد بلکه هدايت يابيد».

و پيامبر مي‌فرمايد: «مثال مومنين در دوستي و محبت مانند يک بدني است که اگر عضوي از آن بدرد آيد ديگر عضوها [به صدا در آمده] و براي او طلب حمايت و مراقبت مي‌کنند»[[37]](#footnote-37). و همچنين فرموده است: «بعد از من کافرنشويد بطوري که بعضي از شما گردن بعضي ديگر را بزنند»[[38]](#footnote-38)، و نيز مي­فرمايد: «دشنام دادن مسلمان فسق و قتالش کفر مي‌باشد»[[39]](#footnote-39)، الله و رسولش فرد مسلمان را به هر چيزي که وي را به برادرانش نزديک کند، تحريک فرموده و الله براي آن پاداش در نظر مي‌گيرد، کما اينکه در حديث آمده است: الله گناهان کسي را که از روستايش خارج مي‌شود و به روستاي ديگري براي ملاقات با برادري که بخاطر الله با او برادري مي­کند، مي‌رود، از زمان خارج شدنش مي­بخشد و همچنين الله از کار مرد و زني که به مهمان خود غذا مي‌دهند در حاليکه خود و فرزندانشان گرسنه مي‌شوند، راضي مي‌شود.

حقيقتا اسلام انتشار نخواهد يافت بجز با اين پيوندهاي برادري عجيب، پيوندي که در صدر اسلام بين صحابه رضوان الله عليهم وجود داشت­، اگر انصار به مهاجرين پناه نمي­دادند و حب و عفت مهاجرين نسبت به انصار وجود نداشت، آن فتوحات عظيم و انتشار اسلام از شرق تا غرب، صورت نمي­گرفت، يکي از بزرگترين بلاياي امت اسلامي افتادن شکاف در بين آنها و فرقه فرقه شدن و شمشير بر يکديگر کشيدن مي­باشد، در حاليکه آن شمشيرها بايد در مقابل دشمنانشان قرار گيرد، داريم که پيامبر به محمد بن سلمة فرمود: «اين شمشير را بگير و توسط آن جنگ کن تا زماني که امت من با يگديگر اختلاف پيدا کنند و بعضي از آنها بعضي ديگر را [با شمشير] بزنند، سپس [در آن زمان] آنرا بين سنگي از سنگهاي دره‌اي بشکن». اين سخن پيامبر بود و فعل محمد بن سلمه نيز بر آن قرار داشت و الله تعالي نيز مي­فرمايد: ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [الأنفال: 46]. «با يکديگر نزاع نکنيد، که در آن صورت سست مي‌شويد و شأن [و شوکت] خود را از دست مي‌دهيد»، بله، فرقه فرقه شدن سبب سستي و عدم نصر و ياري مي­شود که وضع حال مسلمانان در اين زمان به همين صورت است: امتي با نفرات زياد، امکانات وسيع، غناي ثروت، ولي ضعيف و پراکنده و شکست خورده که ضعف آنها دليلي ندارد بجز فرقه فرقه شدن و اختلافات في ما بين.

اختلاف و فرقه‌اي شدن مسلمانان دلايل زيادي دارد که مهم‌ترين آنها:

اول: اختلاف در عقايد و مسائل ايماني:

اين اختلافات از مسائل کوچکي شروع مي‌شود، مثل: حکم کردن در مورد کسي که مرتکب گناه کبيره شده، و قبل از توبه فوت کرده باشد، که آيا او کافر است يا مسلم؟ آيا جنگ کردن با او واجب است يا نه؟ که از پس اين اختلاف بدعتهاي اعتقادي خوارج و پس از آن معتزله بوجود آمد، اختلافات ديگري که وجود دارد حول حواشي صفات و اسماء الله سبحانه و تعالي مي‌باشد، اين اختلافات وسعت پيدا کرده و در مسائل زيادي رخنه مي­کند که مسلمانان را به عقايد مختلف مي­کشاند، با يک نگاه سريع به کتابهائي که در اين زمينه نوشته شده است مثل «الـملل والنحل» از شهرستاني و يا «الفَرقِ بين الفُرَق» از عبدالقادر جرجاني يا «اختلاف الـمسلمين وعقايد الـمصلين» از ابي الحسن اشعري، مشاهده مي­شود فرقه­هاي زيادي قبل از به اتمام رسيدن قرن سوم هجري بوجود آمدند.

و بطبع اختلاف در عقايد باعث اختلاف در قلوب و اعمال مي­شود.

دعوتگران سلفي از صدر اسلام مردم را به تمسک جستن به قرآن و سنت در امور عقيده و ترک تأويل باطل و از روي هوا و تعصب­، دعوت مي­دادند و از برکت دعوت آنان بود که جمهور مسلمانان و عموم آنها، بر سنت حق تمسک به کتاب و سنت در زمينه­ي عقيده، قرار داشتند، دعوتگران سلفي در عصر حاضر که بر منهج سلفيون اولي در جهاد و دعوت حرکت مي‌کنند، نيز امت را بسوي کسب عقيده به تمسکِ فقط به قرآن و سنت، دعوت مي­دهند، بدين طريق تمامي بدعت‌هاي اعتقادي و اجتهادي و تصورات غيبي که توسط مکاران و فريبکاران و کساني که درباره­ي الله بدون علم صحبت مي­کنند، کنار مي­روند و سببي مي­شود که امت بر کلمه­اي واحد جمع گردند، ايمان آنها يکي شده و توسط آن قلبها يکسو گردد.

دوم: اختلافات علمي:

اين اختلافات شامل اختلاف در عبادات، معاملات و نظاير آنها مي­باشد، و گرچه که ضرر آنها از ضرر اختلاف در عقيده کمتر است ولي گاهي باعث جدائي و تفرقه مي­شود، رسول الله از اختلاف حتي در امور علمي و فقهي نيز کراهت داشتند، عمر در مسئله‌اي اختلاف کرد و گفت: آيا در مجامعت با نزول [مني] غسل واجب مي‌شود يا همانکه ختنتين به يکديگر برسند غسل واجب است و در پي آن دستور داد تا از عايشهل بپرسند، هنگاميکه [در جواب] حديث پيامبر به او رسيد که: «هرگاه دو محل ختنه [مرد و زن] به يکديگر برسند غسل واجب است»[[40]](#footnote-40)، گفت: اگر شنيدي که عمر به چيزي بجز آن حکم کند و فتوا دهد بدان که عذاب را براي خود خريده است.

درست است که اجتماع بايد به راي واحدي در مسائل فرعي علمي برسد و الله نيز امر به رجوع به کتاب و سنت در حل اختلافات کرده است، ولي بايد در نظر داشت که به اين هم امر فرموده است که براي يکديگر در رسيدن به راي واحد عذر بياوريم، اين مسئله منهج امامان صحابه و نفرات بعدي آنها بود، گاهي با يکديگر اختلاف مي­ورزيدند و در عين حال براي هم عذر مي­آوردند، بر قولشان تعصب نداشتند و براي حل اختلاف به کلام الله و سنت رسولش رجوع مي­کردند. زندگيِ ائمه­ي اسلام که مي‌توان از ائمه اربعه ياد کرد و همچنين اندرز دهنگان و فقهاي اسلامي در تمامي دوره‌هاي زماني بر اين امر قرار داشت، بدون تعصب فتوا مي­دادند و شاگردانشان را نيز از تعصب در مقابل دليل صحيح نهي مي­کردند، که اين وسيله­اي شد که امت، وحدتِ قانونگذاري ديني در فقه را تا زمان زيادي با خود حمل کرد.

ولي بعد از آن اجتهاد بر مسلمانان و رجوع به کتاب و سنت و دليل آوردن، با پندار اينکه کسي فهم از دليل و حجت ندارد، حرام شد و عمل به فتاوي بجز فتاواي امامان چهارگانه بر مردم ممنوع گرديد، و اين بدعت پرقدرت در زمان ضعف امت انتشار پيدا کرد، زماني که با زوال پادشاهان عباسي و چيرگي پادشاهان غير عرب و بدون شناخت بر زبان عربي و دين شروع شد، تقليد و تعصب ريشه گرفت و مقلدان منهدم کننده­ي دين، دور و اطراف آن پادشاهان جاهل را گرفتند و آنها را به جنگ با اهل سنت و داعيان سلفي وادار کردند، داعياني که دعوت به اجتهاد و دوري از تعصب و تقليد مي­کردند و اهل دعوت سلفيت از شر آن انسانهاي بدبين راحت نماندند.

و آن مقلديني که اطراف سلاطين را گرفته بودند­، مردم را به گمراهي مي­انداختند و براي مردم اينگونه وانمود مي­کردند که اگر کسي براي امري دليل و حجت بخواهد و به اجتهاد امر کند، علم امامان اربعه را نپذيرفته و از آنها تنفر دارد و آنان را خوار کرده است، از پس اينکه حب امامان اربعه در دل مردم جاي داشت و به آنها احترام مي­گذاشتند و در عين حال نمي­توانستند بين دعوت به تقليد و دعوت به اجتهاد فرق بگذارند­، آن داعيان سفيه بر مردم چيره مي­شدند و دعوت سلفي از اين بلاء، دچار مشکلات بزرگي مي­شد، سلاطين غير عرب زبان بي‌علم، بلاي علماي بد طينتي که منهدم کننده­ي دين و داراي ولاء با طاغوت بودند و بلاي ديگر عدم توانائي مردم در تشخيص فرق بين اجتهاد و تقليد، از بلاياي داعيان سلفي بود و اين امر تا انهدام خلافت عثماني ادامه يافت و بعد از آن اروپائيان بر سرزمين‌هاي اسلامي چيره شدند و مسلمانان خود را در انتهاي ملتها ديدند و در نتيجه­ي آن، بانگ سرداده و بازگشت به قرآن و سنت را خواستار شدند.

با وجود اين هوشياري و نداي رجوع به قرآن و سنت در معاملات و تنگ شدن زندگي با فکر جمود و تقليد، هنوز هم سرکشي در مقابل اجتهاد وجود دارد، به اين پندار که فقط اقوالي در دين که در قبل به آنها اجازه داده شده است، بايد در نظر گرفته شود، و اما اي کسي که اجتهاد را باطل مي­داني و اينگونه فکر مي­کني که دين فقط بين آنچه که امامان اربعه گفته­اند، محصور شده است، داعيان سلفي را به دشمني با آن ائمه متهم مي‌کني و واجب مي‌داني که هر مسلماني بايد از يکي از آن امامان تبعيت کند و [اينگونه جلوه مي­دهي] که هر کس به قرآن و سنت رجوع کند و از آنها دليل بخواهد، باطل کننده­ي دين و بدعت گذار است، اين را بدان که از مسلمان [اينچنين بودن] بعيد است و مردم را به اين موارد دعوت دادن، هرگز در عمل يک مسلمان نمي­گنجد.

کاملا معلوم است که براي امامان اربعه در يک مسئله­ي فقهي يک تا چهار راي وجود دارد و حتي مي­گوئيم: قول قديم امام شافعي در مقابل قول جديد وي، در بسياري از مسائل عملي ديگر نيز اختلافات واضح است و در عين حال مي‌دانيم که قوانين عملي بايد يکي شود، و قوانين ازدواج و طلاق، خريد و فروش، حدود و معاملات بايد يکسان باشد، نکته اين است با اين اختلافاتي که بين فقهاء وجود دارد، چگونه وحدت قانونگذاري ممکن مي­شود؟

اگر بگوئيم: همه ي آنها را از امام واحدي انتخاب مي­کنيم اين سخن از روي تعصب است، چگونه مي­شود از فتاواي امامي واحدي که معصوم نمي­باشد در تمامي معاملات استفاده کرد؟

اگر بگوئيم: از تمامي اقوال استفاده مي­کنيم به تناقض و اختلاف در بين اقوال مي­رسيم، چگونه ممکن است يک قاضي اجازه­ي ازدواج بدون اذن ولي دختر را بدهد؟ در حالي که در بعضي مذاهب اين کار مجاز مي­باشد و عقد قابل جاري شدن است ولي در بعضي ديگر عقد بدون اجازه­ي ولي باطل است و چه قبل از دخول و چه بعد از آن باعث فسخ ازدواج مي­شود.

اگر بگوئيم: بين فتاوي قول ارجح را انتخاب مي­کنيم، چگونه اين انتخاب را عملي کنيم؟

اگر انتخاب از روي هوا باشد، هواء از دين نيست ولي اگر انتخاب قول ارجح با خواستن دليل و حجت باشد، اين همان سلفيت است و حق همان انتخاب قول ارجح بين اقوال متضاد ائمه و نزديک­ترين آن فتاواي به حقيقت در نظر ما، مي­باشد، همواره در جستجوي دليل بودن، ترازوئي است که وحدت امت را در امور قانونگذاري متضمن مي­شود.

اين مسئله قسمتي از دعوت سلفي مي­باشد، دعوت بسوي يکي شدن در قانونگذاري امور عملي که همراه با حب ائمه­ي اربعه و نگاه يکسان به آنها مي­باشد و انتخاب قولي که دليل آن به ديد ما درست است و بدون تعصب در مقابل يکي از آنها همراهِ با اعتراف به فضل، علم و جهاد همه­ي آنها و مانند شاگردي در کتابها و دروس منهجشان در فقه جستجو کرده و آن اقوال آنها که بر خلاف قرآن و سنت نباشد، اخذ کرده و به آن عمل مي‌کنيم، اين همان چيزي است که آنها به امر کرده­اند و به آن دعوت داده­اند، و اين يک راه عملي براي جلوگيري از پراکنده شدن امت در قانونگذاري مي­باشد و بدان معناست که لازم است در بين امت اسلامي علمائي مجتهد و دانا به کتاب و سنت ظهور کنند­، کساني که مراحل درسي را بطور کامل طي کرده و آگاه به وضع مسلمانان حاضر در سياست، اقتصاد، مسائل اجتماعي و تربيتي و اخلاقي باشند، و با توجه به اين مسائل و احوال مسلمين و با رجوع به کتاب و سنت بين مردم قانونگذاري کنند، در حالي که به هيچ کدام از ائمه اربعه تعصب ندارند و از آنها کسب فيض کرده و از روي حق آنها را دوست داشته و تمسک آنها با دليل [از قرآن و سنت] صورت گيرد، آنها حق را بخواهند و نه شخصيتها و حق را از روي دليلش بشناسند نه از گوينده­ي آن. اين بارزترين مسئله در دعوت سلفيت است و کاملا آشکار و واضح مي­باشد .سلفيون طالب حق هستند و آنرا همراه دليل مي­خواهند و اين کار را نيز در کنار قدرداني و احترام نسبت به اهل علم و فضلت انجام مي­دهند و هرگز سخني از آن اهل علم که مخالف دليل درست باشد، از آنها قبول نمي­کنند.

وقتي حق واحد است مسلماً تعدد در آن راه ندارد و اهل منهج سلف نيز تابع حق بوده و نه عباد شخصيتها و همين تبعيت است که باعث حفظ امت توسط آنها مي­شود، شخصيتهائي که مورد تبعيت قرار مي‌گيرند، زياد هستند و اگر از هر کدام از آنها جماعتي خاص تبعيت کند بر اثر اختلاف شخصيتها جماعات نيز دچار اختلاف شده که خود سببي بر پراکندگي و متلاشي شدن امت مي­باشد، ولي اگر التزام به حق و از روي حق باشد، آن شخصيتها از روي حق و بدون تعصب مقايسه مي­شوند و در نتيجه­ي آن جمعيت واحدي تشکيل شده که همان جمعيت حق است و احترام و پاک دانستن و عمل به اوامر آن شخصيتها نيز به اندازه تبعيت و پاک بودن. انتخاب آنها از حق مي­باشد. از اين رو مي‌گوئيم: دعوت سلفي، دعوت بسوي وحدت و يکپارچگي امت در نظام قونگذاري عملي مي­باشد و اين کار بايد با استناد به کتاب و سنت و اقوال ائمه و به دور از هرگونه تعصب بر يکي از آنها، صورت گيرد، اي امت اسلام! آيا بر اين دعوت مي­توان خورده­اي گرفت؟

سوم: آسان کردن فهم اسلام:

الله سبحان و تعالي دين را براي همه­ي مردم نازل فرموده است و محمد نيز براي تمامي جهانيان مبعوث گرديده است، بايد در نظر داشت که انسانها در هوش، سرعت درک و فهم يکسان نيستند، اين نکته را نيز بايد بدانيم که الله اين دين را نه تنها در عمل بلکه در فهم و درک نيز آسان قرار داده است. مسائل اساسي دين سهل و آسان مي­باشد، خواه اين مسائل اعتقادي و ايماني باشد و خواه عملي. تعليم توحيد به الله سبحانه و تعالي با سخناني کوتاه و مجالسي آسان توسط اهل علم و با استناد به کتاب و سنت، قابل بيان مي­باشد. اين مسئله در مورد فرائض پنجگانه نيز حاکم است، شخصي که داراي فهم ولو اندکي هم باشد در زماني کوتاه مي‌تواند وضوء و نماز را ياد بگيرد که شايد اين وقت از دو ساعت تجاوز نکند و همچنين روزه، و صاحب مال با نشستن نزد اهل علمي در زماني کوتاه مي­تواند به مسئله­ي زکات تسلط پيدا کند و حج نيز از اين مسئله مستثني نمي­باشد.

خلاصه­ي کلام اينکه: دين اسلام در فهم و علم آسان است و اين آساني در انجام و عمل نيز مصداق داشته و مشقتي در وجوه آن موجود نمي­باشد و تائيد اين مسئله کلام الله است که مي­فرمايد: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17و22]. «و براستي قرآن را براي پند پذيري آسان کرديم، پس آيا پند پذيري وجود دارد؟»، اين آيه دليلي آشکار است که قرآن – همان اساس يادگيري تمام علوم اسلام – براي پند گرفتن آسان مي­باشد، پندي که تضمين کننده­ي علم و عمل است، پيامبر نيز مي­فرمايد: «اين دين آسان است و کسي که در آن سختگيري کند، اين [سخت گيري] بر او غلبه مي‌کند، پس استوار گرديد و يکديگر نزديک شده و بشارت دهيد»[[41]](#footnote-41). و اين حديث خود نيز دليلي ديگر بر آساني اسلام در فهم و عمل مي‌باشد.

ولي اين دين آسان توسط بعضي پيچيده جلوه­گر شده و به دست آوردن آن را سخت نشان داده­اند در نتيجه بين مردم و استفاده از کتاب و سنت پرده­اي قرار داده و اسلام به کلمات و الفاظ نامفهومي بيان شد، که علت آن زياد شدن مصطلحات فرعي در فروع اسلامي بود و اين در حالي است که اين علوم فرعي هرگز در اسلام وجود نداشت و بطوري غير جائز براي ما بکار گرفته شد، گنده گوئي و پرگوئي در مورد علومي که سبب فهم قرآن و سنت مي­شود، پديدار گرديد، اين امر در علوم صرف و نحو و اصول فقه به قدري ادامه يافت که آن علوم را از هدف اصلي خود يعني فهم قرآن و حديث دور کرد، در فهم آن فروع اسلامي چنان زياده­روي صورت گرفت که حتي مي‌توان بطور مثال متخصصي در زبان عربي پيدا کرد که از قرآن و سنت بجز اندکي فهم نداشته باشد و يا متخصصي در اصول فقه پيدا کرد که توحيد او نيک نبوده و حتي در وضو و استنباط احکام از کتاب الله و سنت پيامبر نيز به شکلي خوب رفتار نمي­کند، بدتر و تلختر از آن بوجود آمدن دانشگاه‌هاي اسلامي است که علمائي از آن فارغ التحصيل شده و در منابر خطبه بر مردم ايراد مي­کنند در حاليکه بين حديث صحيح الاسناد و سخنان موضوع و بي­سندي که به پيامبر نسبت داده مي­شود، نمي­توانند فرق بگذارند و آن سخنان بي‌پايه و اساس را به شکلي که تهمت محسوب مي­شود به پيامبر نسبت مي­دهند.

از غفلت اين افراد برنامه­ريزي دراسات اسلامي مي­باشد بطوري که علماي فارغ التحصيل آن فرعي از فروع دين را شناخته، درحالي که شناختي از شموليت دين ندارند و همچنين از غفلت آنان ايجاد کهانت[[42]](#footnote-42) ديني است که توسط آن ديني را که الله براي جهانيان نازل فرموده در پشت پرده­اي از مردم توسط علماي دعوي قرار داده و خود را وصي آن کهانت مي­کنند، و اگر با آنها در حجتشان بر فهم و درک از الله و تدبر در کلام الله­، مباحثه­اي صورت گيرد، مي­گويند: با ما بحث نکنيد! و کلام مارا بدون دليل قبول کنيد­، در واقع بدين شکل است که مردم بايد چشم و گوش خود را ببندند و خسته [از فهميدن] به گذشته­ي خود برگشته و چيزي نياموزند.

دعوت سلفي اولين همت خود را در آسان نشان دادن فهم اسلام قرار مي­دهد و راه را براي همه­ي انسانها در يادگيري کتاب و سنت به شکلي علمي، آسان و واضح باز مي­کند، علم را بطور همگاني اشاعه داده و مردم را به التزام و تدبر در قرآن و فهم سنت سوق مي­دهند و بدين صورت فهم و عمل در دين از احتکار عده­اي خاص و معين با لباس و لهجه­اي مخصوص و منحصر به فرد، خارج مي­کنند و دين مانند اکسيژني که تنفس مي­شود در اختيار همگان قرار مي­گيرد.

همانا اين مسئله را، خدا را شکر در بين برادران خود ديده­ايم که وقتي در منهج سلفي درس مي­آموزند در مدت کوتاهي علومي را ياد مي­گيرند که همراهِ ديد واضح و مختصري از دين مي‌باشد و مع ذالک در عقيده و شريعت و سلوک هر روز با يادگيري جديدي همراه مي­باشند، و اين يادگيري، پزشک را از طبابتش، مهندس را از محاسباتش و تاجر را از تجارتش باز نمي­دارد.

و دليل آن اين است که منهج سلفي کليدهاي فهم دين را در اختيار همگان قرار مي‌دهد، طالب منهج سلفي اصول اسلام و مراجع عقيده و احکام را مي‌شناسد و ياد مي­گيرد چگونه به علماء احترام گذاشته ولي روي سخن آنها تعصب نداشته باشد، چگونه حق را به کمک دليلش پيد کند و باطل را از روي مصدر غلطش شناسائي کند، تمامي موارد فوق است که توسط آن اسلام به سهولت و آساني شناخته مي­شود.

اگر اين آسان‌گيري در زمان گذشته لازم بود، در زمان حاضر ضرورت بيشتري دارد، زيرا در اين زمان بيشتر عمر انسان در فراگيري علوم دنيوي صرف مي­شود و زندگي شهري وقت انسان را تلف کرده و طاقت و کوشش ما را به خود اختصاص مي­دهد. از اين رو منهج سلفي در تعليم اسلام کاملترين و سالمترين منهج مي­باشد زيرا در کمترين زمان بيشترين فايده را به فرد مي­رساند و عمر انسان را در يادگيري حواشي، جزئيات، فرعيات و خزعبلاتي که نه به دردِ دنيا مي­خورد و نه آخرت، به خود اختصاص نمي­دهد و فقط او را بسوي حقايقي که رئوس دين مي­باشد سوق مي­دهد، به او اصول توحيد را مي­آموزد که عقيده و ايمان وي را صحيح مي­گرداند و اصول عبادات را مي­آموزد که عمل او را درست کرده و از او شخص صالحي مي­سازد، و نيز اصول تزکيه و اخلاق را براي پاک کردن و تطهير نفسش به او ياد مي­دهد. فرد سلفي کلام الله را روح و جان، و نور دانسته و کلام رسولش را حکمت و هدايت.

اين فايده­ي سوم و مميزه­ي اول در راه سلفي مي­باشد، همان روش پيامبر، محمد که به امت خود به شکلي کاملا آسان و در کمترين تکليف آن راه را آموخت، راه صحابه­ي پيامبر نيز بر اين روش بود که يکي از آنها ابن مسعود درباره آنها گفت: «نيکو قلب ترين انسانها و پرژرفترين آنها در علم و کمترين آنها در امر و نهي بودند».

و از اين رو گروه سلفي نيز بايد همانگونه باشند، يعني: نيکو قلب ترين انسانها و پرژرفترين آنها در علم و کمترين آنها در امر و نهي.

1. - پيامبر اسلام با الفاظ مختلف، فرموده­اند: «الدين النصيحة» (و بر خلاف معني کلمه­ي «نصيحت» در فارسي ترجمه آن بدين صورت است: دين، فقط «خيرخواهي» است) و وقتي از ايشان سؤال شد براي چه کسي، فرمودند: «براي الله و کتابش و رسولش و پيشوايان مسلمان و عموم آنها» (صحيح مسلم 205، صحيح الجامع شيخ آلباني 1610، 3417، سنن ابوداود 4946، سنن نسائي 4197، 4198، 4199، 4200)، با توجه به اين حديث صحيح و احاديث صحيح ديگر در اين باب و قول تمامي علماي مسلمان، هر مسلماني بايد سرلوحه­ي نياتِ اعمالِ خويش را بر خيرخواهي بنا نهد؛ به شکلي که در مقابل خداوندِ سبحاني که به هيچ وجه من الوجوه نيازي، به خيرخواهي ما ندارد، به آن چيزي که امر فرموده و از آن چيزي نهي کرده است چه در مسائل طاعت باشد و چه محبت و دوستي، و يا دعا کردن و يا هر چيز ديگري، سر تعظيم فرود آورده، و به آن عمل نمايد؛ کتابش، را کلام وحي دانسته و آن را بزرگ بشمارد و همراه تدبر قلبي، و بر پا داشتن حروف و کلمات، آن را تلاوت کرده و از آن دفاع نمايد، و به تمامي هر آنچه که در آن است ايمان آورده و تصديق نمايد، اعم از ناسخ و منسوخ، مطلق و مقيد، عام و خاص، مجمل و مبين، محکم و متشابه، و تفکر در عجايب آن؛ به پيامرش، ايمان آورده و رسالت او و آنچه را که به ما هديه فرموده تصديق نمايد، و به تمام فرمايشات وي از حلال و حرام، طاعت و معصيت و غيره، چه مجمل و چه مفصل، ايمان آورد؛ و از ائمه­ي مسلمين، همان مرداني که پرچم­دار اسلام بوده و هستند، مثل علماء، و حُکّّامي که **نماز صحيح بين مردم برپا مي­کنند**، در صورتي که قول آنها مخالف کلام الله تعالي و رسولش نباشد، اطاعت کرده و نسبت به آنها تعاون و دوستي داشته باشد؛ در مقابل عموم مسلمين، محبت داشته و اقرار نمايد که داراي يک دين مي­باشند، و خيرخواهي را بطور شامل و به مفهوم کلي آن، در مورد آنها به کار بندد. و اما در مورد غير مسلمانان همين بس است که گفته شود: وقتي پيامبر در بدترين روز زندگي خود همان زماني که از طائف باز مي­گشت، جيرئيل بر پيامبر نازل شد و در کلام وي چنين آمد: الله عزو جل، فرشته­ي کوه­ها را مبعوث فرموده تا آنچه را که در مورد آنها مي­خواهي، به او امر نمايي، و در پي آن فرشته­­ي کوه­ها پيامبر را خطاب قرار داده و بر وي سلام نمود و گفت: «اي محمد به راستي الله، سخن قوم تو را [که در بين آنها بودي] شنيد، من فرشته­ي کوه­ها هستم و پروردگارت مرا براي تو، مبعوث نموده تا گوش به فرمان تو باشم، پس چه مي­خواهي، اگر بخواهي، کاري مي­کنم تا آنان را دو کوه فراگيرد»، پيامبر به او فرمود: «نه، اميد دارم، تا آيندگان آنان افرادي باشند که فقط الله را بطور يگانه، عبادت کنند، و به او ذره­اي، شرک نورزند»(صحيح بخارايي 3059، صحيح مسلم نيشابوري4754، صحيح الجامع آلباني 5141)؛ و يا داستاني که پيامبر در مورد يکي از انبياء تاريخ گذشته حکايت فرمود، در حالي که قومش آن نبي را زده و خون­آلودش مي­کردند، مي­فرمود: «يا الله! قوم مرا ببخش، آنان نمي­دانند». (صحيح بخاري(بخارايي) 3290، صحيح مسلم نيشابوري 1792، السلسلة صحيحة آلباني 3175)؛ علماي اسلام از اينگونه احاديث بدين­صورت برداشت مي­کنند، همان­طوري که يک مسلمان دوست دارد که وارد بهشت شود، دوست داشته باشد که کافرترين شخص دنيا هم مسلمان شده، و وارد بهشت شود و آنها را به منهج صحيح صحابه، با علمِ به «**قرآن»** و «**سنت صحيحة**»، و **در نظر گرفتن شرايط روحي طرف مقابل**، و با اخلاقي نيکو و **درس گرفتن** از **سيره­** و **تاريخ** زندگي پيامبر، دعوت دهد و از خداي **خودش**، همان خداوندِ سبحاني که طبق آيات قرآن در آسمان­ و طبق حديث صحيح در منتهي اليه آن قرار دارد، براي کافرين و منافقين طلب هدايت نمايد و دلسوزانه و از روي تحنين به کمک و مساعده­ي هدايت آنها بشتابد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-1)
2. - اشاره به آن سخن پيامبر است: «بهترين مردم کساني هستند که در زمان من مي­باشند، سپس کساني که آنها را درک مي­کنند، سپس کساني که آنان را درک مي­کنند..." از آنجا که مطمئناً کساني بر اسلام حقيقي هستند كه از «خير القرون» تبعيت مي­کنند، اين حديث ارزش بيشتري پيدا مي‌کند و به همين دليل سعي کردم، آدرسهاي مربوط به آن را از کتب معتبرتر حديث، تخريج کنم: صحيح بخاري 2600، 3571، 6281، 6282، 6510، 6547، صحيح مسلم 6422، 6424، 6427، سنن ترمذي 2255، 2338، 2339، 4025، صحيح ابن حبان 4245، 7115، 6613، 7108، 7114، سنن نسائي 3819، سنن ابن ماجه 2429(مترجم). [↑](#footnote-ref-2)
3. - دلايل زيادي هم از قرآن و هم از سنت بر اين امر دلالت دارد که تنها يک آيه ويک حديث را در تائيد يکديگر، براي دليل بيان مي­کنم: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: 59]. معني: ... «پس اگر در چيزي اختلاف کرديد به الله (قرآن) و رسولش(سنت وي) رجوع کنيد، اگر ايمان به الله و روز قيامت داريد و اين است بهترين و نيکوترين تاويل». و پيامبر نيز فرموده­ است: من دو امر را بين شما باقي مي­گذارم، مادامي که به آن دو تمسک جوئيد، هرگز گمراه نمي شويد: کتاب الله و سنتم.(موطا 1638) (مترجم). [↑](#footnote-ref-3)
4. - متاکداً بايد دانست، همانطور که در قرآن، احاديث و تاريخ زمان زندگي پيامبر آمده است، اولين چيزي که به مسلمانان ياد داده شد و از آنان خواسته شده است، فراگرفتنِ توحيد، و صبر و پايداري بر آن بود، ؛ کلام پيامبر هنگام ارسال معاذ به يمن نيز بيانگر اين مسئله است؛ بطوري که پيامبر به وي فرمود: اول به مردم توحيد را ياد بده و بعد در صورت پذيرفتن آن، نماز و زکات را به آنها آموزش بده. مسئله­اي که بايد در نظر گرفت اين است که تمامي مسائل اعتقادي و رفتاري اسلام يک جا نازل نشده است، و به مرور زمان و درخور حال افراد، نزول پيدا کرده است.(مترجم). [↑](#footnote-ref-4)
5. - در آيات و احاديث بسياري اشاره شده است كه مشركين قبل از اسلام به خالقي يكتا اعتقاد داشتند ولي براي الله، در مقام الوهيت، شريك قرار مي­دادند؛ بعنوان مثال مي­توان به اين آيات رجوع كرد: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩﴾ [المؤمنون: 84-89]. «بگو: زمين و آنچه در آن قرار دارد، براي چه کسي است؟ اگر مي­دانيد!) (84) «خواهند گفت: براي الله. بگو پس چرا پند نمي­گيريد؟ (85) (بگو: چه کسي پروردگار آسمان‌هاي هفت­گانه و پروردگار عرش بزرگ است؟) (86) (خواهند گفت: براي الله! بگو: پس چرا تقوا پيشه نمي­کنيد؟) (87) (بگو: اگر مي­دانيد، ملکوت هر چيزي به دست چه کسي است؟ و او پناه مي­دهد و پناه دهنده­اي براي پناه دادن وي وجود ندارد) (88) (خواهند گفت: الله؛ بگو پس از کجا فريب داده مي­شويد؟) (89)» (مترجم). [↑](#footnote-ref-5)
6. - بايد در نظر داشت که شرح و تفسير با تاويل فرق مي‌کند: تفسير به معني بازکردن مسئله و شرح دادن آن مي‌باشد ولي تأويل به معني اين است که: برداشتي به غير از ظاهر مسئله از آن مسئله داشته باشيم.(مترجم) [↑](#footnote-ref-6)
7. - اين حديث تقريبا در تمامي کتب معتبر حديث آمده است ولي در اينجا فقط به آدرس آن در صحيحين اکتفا مي­کنيم: صحيح بخاري 4893، 4895، 4695، 7209، صحيح مسلم 1836، 1838، 1839 (مترجم) [↑](#footnote-ref-7)
8. - که اين امر مخالف نص صريح قرآن است که الله مي‌فرمايد: ﴿ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن ... ١٦ أَمۡ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن...١٧﴾ [الملک: 16-17]. معني: «آيا ايمن شديد از کسي که در آسمان است كه... »، ولي بعضي شبه وارد کرده و مي­گويند: منظور از اين آيه ملائکه مي­باشند، بدون اينکه توجه داشته باشند که فعل هر دو آيه «يرسل» و «يخسف» مفرد است و فقط به يک نفر مختص مي­شوند. (مترجم). [↑](#footnote-ref-8)
9. - اين حديث در «صحيحن» و تمامي «سنن اربعه» موجود مي­باشد، صحيح بخاري 1128، 6176، 7328، صحيح مسلم 1124، 1127، 1722، 1723،1725 (مترجم) [↑](#footnote-ref-9)
10. - كه در آيات بسياري به آن اشاره شده است از جمله: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٤﴾ [البقرة: 177]. ﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖۚ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدۡنَٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخۡتَلَفُواْ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ وَمِنۡهُم مَّن كَفَرَۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ٢٥٣﴾ [البقرة: 253]. ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٧٧﴾ [آل‌عمران: 77]. ﴿وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤﴾ [النساء: 164]. (مترجم). [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحيح بخاري 4694 و 6372 و 7217، صحيح مسلم 6999 (مترجم) [↑](#footnote-ref-11)
12. - در اين مورد به اين آيات مي­توان اشاره كرد: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا...﴾ [الأنعام: 21 و 93، هود: 18، العنکبوت: 68، الصف: 7]. معني: «و چه كسي ظالمتر از كسي است كه به الله، دروغ و افترا ببندد».و همچنين: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116]. معني: «به خاطر دروغى كه بر زبانتان جارى مى‏شود [و چيزى را مجاز و چيزى را ممنوع مى‏كنيد،] نگوييد: (اين حلال است و آن حرام‏)، تا بر خدا افترا ببنديد به يقين كسانى كه به خدا دروغ مى‏بندند، رستگار نخواهند شد»!. [↑](#footnote-ref-12)
13. - معاني خوف و خشية با هم کمي فرق دارد خوف از احساس ضرر کردن بوجود مي‌آيد ولي خشية ترسي است که از هيبت و عظمت چيزي پديدار مي‌گردد (مترجم). [↑](#footnote-ref-13)
14. - طاغوت به معني طغيان کننده مي­باشد و طواغيت جمع آن است که اصطلاحا به کساني که در برابر الله طغيان کرده­اند و سخن خود را با او برابر قرار مي­دهد، گفته مي‌شود.(مترجم) [↑](#footnote-ref-14)
15. - ﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾ [الحج: 46]. معني: «چرا كه چشم‌هاى ظاهر نابينا نمى‏شود، بلكه دل‌هايى كه در سينه‏هاست كور مى‏شود». (مترجم) [↑](#footnote-ref-15)
16. - مي‌دانيم كه حكم كسي را به حكم الله ترجيح دادن شرك است، كما آنكه وقتي حكم ذبح آمد، عده­اي گفتند: چطور اگر الله كشته باشد حرام است ولي اگر شما بكشيد حلال است در آن هنگام الله آيه 121 سوره الانعام را نازل فرمود و گفت: اگر از آنها اطاعت كنيد همانا از مشركين خواهيد بود (با رجوع به تفاسير مختلف از جمله ابن كثير مي‌توانيد درباره اين آيه و حكم آن اطلاعات بيشتري پيدا كنيد). (مترجم). [↑](#footnote-ref-16)
17. - انابه يعني بازگشت. آن را توبه نيز معني کرده­اند، و وعده­ي الله بر اين است که هر کس آن را نسبت به وي انجام دهد او را هدايت مي­فرمايد، کما آنکه در قرآن داريم: ﴿...وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ﴾ [الرعد: 27].- ﴿وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ﴾ [الشوری: 13] .(مترجم). [↑](#footnote-ref-17)
18. - سنن ابي داود 4596 (مترجم). [↑](#footnote-ref-18)
19. - شمشير زنان عادتي داشتند که دست راست اسير را با دست چپ خود مي‌گرفتند و سپس شمشير را بر گردن اسير فرود مي‌آوردند، و ((گرفتن دست راست او)) اشاره به همين مطلب دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-19)
20. - صحيح بخاري 14 و 15، صحيح مسلم 132(مترجم). [↑](#footnote-ref-20)
21. - طبق آيات و احاديث زيادي هيچ کس علم غيب ندارد مگر آنچه را که الله بر پيامبرانش نازل فرمود، براي اين مسئله به يک آيه و يک حديث اکتفا مي­کنيم: ﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59]. «و نزد او کليدهاي عالم غيب وجود دارد و کسي آن را نمي­داند بجز وي». و پيامبر نيز فرموده است که اگر کسي سخن غيبگو و يا کاهني را تصديق کند و يا بر زني از راه دبر وارد شود، بر آنچه که بر محمد نازل شده، کفر ورزيده است، مسند الامام احمد 1140 و 964، شرح النووي ج 5 ص، عون الـمعبود ج 10 ص 334 و حاکم و آلباني نيز آنرا صحيح دانسته اند.(مترجم) [↑](#footnote-ref-21)
22. - به کتاب «تنزية السنة والقرآن أن يکونا من أصول الضلال والکفران» از قاضي أحمد بن حنبل آل بن علي رجوع شود. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سنن الترمذي 2726 و 2727، سنن ابي داود 3661، صحيح ابن حبان 66، سنن ابن ماجه 237 و 241 و 3130، مسند الامام احمد 4155 و 13058 و 21208(مترجم). [↑](#footnote-ref-23)
24. - صحيح بخاري 3386، سنن الترمذي 2738، صحيح ابن حبان 6147، مسند الامام احمد 6470 و 6869 و 6987 (مترجم). [↑](#footnote-ref-24)
25. - شماره 190 از الأحاديث الصحيحة شيخ آلباني، بخاري در الأدب الـمفرد، صحيح ابن حبان و حاکم و مسند الامام احمد(مترجم). [↑](#footnote-ref-25)
26. - صحيح بخاري 1882 و 5918، سنن الترمذي 702 سنن ابي‌داود 2363، صحيح ابن خريمة 1994، صحيح ابن حبان 3438، سنن ابن ماجه 1740 (مترجم). [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحيح مسلم 1689، سنن ابي داود 1342، صحيح ابن خريمة 1127، صحيح ابن حبان 2526، مسند الامام احمد 23876 و 24208 و 24904 و 25416 (مترجم) [↑](#footnote-ref-27)
28. - شماره 45 از الاحاديث الصحيحة شيخ آلباني، بخاري در الادب المفرد، سعد در الطبقات، حاکم و احمد و ابن عساکر. [↑](#footnote-ref-28)
29. - اين احاديث نيز در تائيد اين مسئله مي‌باشند: صحيح بخاري 7202، صحيح مسلم 2896، مسند الامام احمد 23297 و 3496. (مترجم) [↑](#footnote-ref-29)
30. - شتران قرمز در آن زمان اشاره به ثروت فراوان داشت، تا جائيکه در شرح آن گفته­اند: از دنيا و آنچه که در آن است. صحيح بخاري 2952 و 3619 و 4117، صحيح مسلم 6176، مسند الامام احمد 22441، صحيح ابن حبان 6816(مترجم). [↑](#footnote-ref-30)
31. - صحيح مسلم 140، سنن ابي داود 1141 و 4336، صحيح ابن حبان 305 و 306، سنن النسائي 4992، سنن ابن ماجه 1315 و 4100، مسند الإمام احمد 10843 و 10920 و 11276 و 11222 (مترجم). [↑](#footnote-ref-31)
32. - ايمان به آن روز تصديق وعده‌ي الله است که تمامي پيامبران به آن خبر داده‌اند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحيح مسلم 1035، سنن ابي داود 874، صحيح ابن حبان 1588، سنن النسائي 1135(مترجم) [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحيح بخاري 433، سنن النسائي 429، مسند الامام احمد 2745 و 21760 و 21834 (مترجم) [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحيح بخاري 13، صحيح مسلم 133، سنن الترمذي 2565، صحيح ابن حبان 233، سنن النسائي 5000 و 5001 و 5023، سنن ابن ماجه 68، مسند الامام احمد 12509 و12854و 13338و 13584 و 13673 و 13789(مترجم) [↑](#footnote-ref-35)
36. - پيامبر منافق را با چهار صفت بيان مي­فرمايد و هرکدام از آن صفات در مسلماني وجود داشته باشد، دال بر ذره­اي نفاق در وي مي­باشد و آن چهار صفت از اين قرار هستند: 1- وقتي سخن مي­گويد، دروغ مي­گويد 2- وقتي وعده مي­کند، وعده شکني مي­کند 3- وقتي امانتي به وي سپرده مي­شود خيانت مي­کند 4- وقتي عصباني مي­شود به فجور مي‌افتد. سنن ابي داود 4680، مسند الامام احمد 6845 (مترجم) [↑](#footnote-ref-36)
37. - صحيح بخاري 5874 و مسند الامام احمد 18014 و 18072 (مترجم) [↑](#footnote-ref-37)
38. - صحيح بخاري 121 و 1719 و 1721 و 4295 و 4297 و 6637 و 6715 و 6923 و 6924 و 6925 و 6926 و 6716 و 6023، صحيح صحيح مسلم 185 و 187 و 4337 (مترجم) [↑](#footnote-ref-38)
39. - صحيح بخاري 48 و 5905 و 6922، صحيح مسلم 183(مترجم) [↑](#footnote-ref-39)
40. - السلسلة الصحيحة، شيخ آلباني 1261 و 2063. (مترجم) [↑](#footnote-ref-40)
41. - صحيح بخاري 39، السلسلة الصحيحة شيخ آلباني 1161(مترجم). [↑](#footnote-ref-41)
42. - رمالي و غيب‌گوئي کردن (مترجم) [↑](#footnote-ref-42)